

# جفا بر کلیسای ایران به روایت تاریخ



چکیده:

نگاره حاضر شرح مختصری از نحوه ورود مسیحیت به ایران و پژوهشی است تاریخی از آنچه در طول تاریخ ایران بر ترسایان گذشته است.

گردآوری: فرشید شهیدی کاویان سپتامبر ۲۰۱۳

فهرست

(۱) پیشگفتار

(۲) تاریخ ورود مسیحیت به ایران

علت و منشأ پیدایش عیسویت در ایران از دیدگاه کریستن سن

(۳) مسیحیت قبل از تسلط اعراب

(۱.۳) مسیحیان در دوره اشکانی

(۲.۳) مسیحیان در زمان ساسانیان

ظهور آیین‌های نو ظهور

گسترش کانون‌های مسیحیت در ایران

(۱.۲.۳) پادشاهی اردشیر بابکان (اقلیت‌ها فدای وحدت ملی)

(۲.۲.۳) پادشاهی بهرام دوم

(۳.۲.۳) پادشاهی شاپور اول (جنگ با والرین و اسرای مسیحی)

(۴.۲.۳) پادشاهی شاپور دوم

(۵.۲.۳) پادشاهی یزدگرد اول

(۶.۲.۳) پادشاهی بهرام گور و وزیر مقتدرش مهر نرسه

(۷.۲.۳) پادشاهی یزدگرد دوم و جنگ با ارمنستان

(۸.۲.۳) پادشاهی پیروز یکم

(۹.۲.۳) پادشاهی بلاش و قرارداد صلح با ارمنیان

(۱۰.۲.۳) پادشاهی خسرو انوشیروان، سرکوب مزدکیان و اعتلا دادن به آیین زرتشت

(۱۱.۲.۳) پادشاهی خسرو پرویز، تشننت مذهبی در ایران

(۴) مسیحیان پس از تسلط اعراب

(۱.۴) مسیحیان در دوران تسلط مغول‌ها

(۲.۴) مسیحیان در دوران صفویان

(۱.۲.۴) پادشاهی شاه‌عباس صفوی

(۲.۲.۴) پادشاهی شاه صفی

(۳.۲.۴) پادشاهی شاه‌عباس دوم

- ۴.۲.۴) پادشاهی شاه سلیمان
- ۵.۲.۴) پادشاهی شاه سلطان حسین
- ۳.۴) مسیحیان در دوران افشاریان
- ۱.۳.۴) پادشاهی نادرشاه
- ۲.۳.۴) جانشینان نادر
- ۳.۳.۴) پادشاهی آزاد خان
- ۴.۴) مسیحیان در دوران زندیه
- ۵.۴) مسیحیان در دوران قاجار
- ۶.۴) مسیحیان در دوران پهلوی
- ۷.۴) مسیحیان پس از انقلاب اسلامی
- ۵) صحبتی با خواننده
- ۶) ضمیمه

## پیشگفتار

مسیحیت از بدو ورود به ایران، در ادوار گوناگون تاریخ چه در عهد اشکانیان، ساسانیان، اعراب، مغولان و تا به امروزه روز، همواره تحت جفا قرار داشته و هرگز رنگ آرامش به خود ندیده است. پیروان مسیح در ادوار مختلف توسط حکمرانان، رهبران سایر ادیان و مردم عادی مورد آزار قرار گرفته، از حقوق اجتماعی خود محروم شده، دارایی آنان به تاراج رفته، از سرزمین مادری خود تبعید شده، تحت شکنجه قرار گرفته و بسیاری از آنان به قیمت جان خود بهای اعتقادشان به عیسی مسیح را پرداخته‌اند. نگاره حاضر شرح مختصری از نحوه ورود طریقت عیسوی به ایران و پژوهشی است تاریخی از آنچه در طول تاریخ ایران بر ترسایان گذشته است.

## تاریخ ورود مسیحیت به ایران

تعیین تاریخ دقیق ورود مسیحیت به ایران نه فقط امری است مشکل بلکه غیرممکن، اصولاً دین کار دل است و اسرار دل را نمی‌توان به آسانی بر روی کاغذ آورد و به علاوه آگاهی از رموز قلبی افراد و چگونگی نشر آن دقیقاً میسر نیست. شاید بدین جهت بوده است که مورخین قدیم هم کمتر به آن پرداخته و به ذکر وقایع ظاهری که در حقیقت نتیجه عقاید باطنی است اکتفا کرده‌اند. اما با وجود اشکالات و ابهامات زیاد، مورخین با تحقیقات و موشکافی‌های بسیار سعی کرده‌اند که رموز نهفته تاریخ را آشکار سازند و در این باره نیز تحقیقاتی کرده‌اند: در انجیل (اعمال رسولان ۲: ۹) مسطور است که روز پنطیکاست که حواریون مسیح به زبان‌های مختلف سخن گفته و به مسیح که پنجاه روز پیش از آن صعود فرموده بود شهادت می‌دادند عده زیادی از فرق مختلف در آنجا حضور داشتند و سخن ایشان را شنیدند. از آن جمله پارثیان و مادیان و عیلامیان و ساکنان شبه‌جزیره بین‌النهرین می‌باشند. چنان که ملاحظه می‌شود چهار فرقه مزبور از نقاط مختلف کشور ایران بودند و احتمال قوی دارد که بعضی از آن‌ها از مزده انجیل متأثر شده آن را برای هم میهنان خود به سوغات برده باشند. روایات آشوری گوید که در قرن یک میلادی یکی از اشخاصی که مسیح را به چشم خود دیده بود به نام مارعدای به ادسا رفته مسیحیت را به آنجا برد. شاگرد او ماری خبر مسیحیت را به ایران برد و حتی به فارس هم رفت و او در آنجا خبر تومای حواری؛ رسول معروف هندوستان را شنید. در این که در دوره اشکانیان یعنی در قرون یک و دو میلادی مسیحیت به ایران رسیده است حرفی نیست ولی گفتگو در اینجا است که آیا کلیسا تا آن زمان تشکیلاتی هم داشته است یا نه؟ نویسندگان امروزی از جمله وستفال و لاپورت که در این قسمت از تاریخ دارای تخصص می‌باشند به روایات آشوری فوق‌الذکر چندان اهمیت تاریخی نمی‌دهند و با این که وجود عدای و ماری را تلویحاً تصدیق می‌کنند اما وجود تشکیلات منظم کلیسا را در زمان اشکانیان به کلی منکر می‌باشند و شروع کلیسا در ایران را از زمان اسقفی پاپا نام که در حدود سال ۳۰۰ میلادی در سلوکیه می‌زیست می‌دانند. چنان که گفته شد مقصود محققین مزبور تشکیلات منظم کلیسایی است و اگر نه به طور یقین از همان قرن یک خبر مسیحیت به ایران رسیده بود زیرا که بدیهی است که باید چندین سال بگذرد و مسیحیان پیدا شوند تا موفق به ایجاد تشکیلاتی منظم گردند. پس باید ورود مسیحیت را به ایران از همان قرن یک دانست منتهی یکی دو قرن طول کشید تا نضح و قوام بگیرد.

## علت و منشأ پیدایش مسیحیت در ایران از دیدگاه کریستن سن:

راجع به علت و منشأ پیدایش عیسویت در ایران، کریستن سن می‌نویسد: «در موقعی که سلسله ساسانی جانشین اشکانیان شد، عیسویان مرکز تبلیغی مهمی در شهر «الرها» در آسیای صغیر، ترکیه فعلی داشتند. دولت در جنگهای بزرگی که با روم کرد، اسیران را در نواحی دور دست کشور ایران مسکن داد. پادشاهان ایران در لشکر کشی‌های خود به سوریه گاهی تمام سکنه یک شهر یا یک ناحیه را کوچ داده، در یکی از نقاط داخلی کشور مقیم می‌کردند. چون قسمت اعظم این مهاجرین عیسوی مذهب بودند، دیانت مسیح در هر گوشه‌ای از ایران اندکی رواج گرفت». در کتاب تمدن ایرانی، به قلم جمعی از خاورشناسان می‌نویسد: «در حقیقت، مذهب مسیح در ایران به دست آرامی‌ها که در سوریه اقامت داشتند یا مبلغانی که از ادس (اورفه) آمدند و یا به دست اسرای جنگی وارد این سرزمین شد. از سال صد میلادی دسته‌هایی از مسیحیان در «اربل» بودند و بین سال ۱۴۸ تا ۱۹۱ در

«کوکوک» فعلی آثاری از وجود آنها هست. اگر چه هنوز در ایران مذهب مسیح تشکیلات رسمی به خود نداده بود، ولی مسیحیت توجه بسیاری از ایرانیان خصوصاً شخص مانی را به خود جلب کرد». ایضاً در همان کتاب تحت عنوان «دین مسیح در ایران عهد ساسانی» می‌نویسد: «در بیزانس امپراتور و دربار و تمام جامعه مسیحی بودند. در ایران، گذشته از اینکه عملاً قدرت در دست زردشتیان بود، اصولاً از ابتدای عهد ساسانی دولت هم از دین زردشت که دین رسمی بود حمایت می‌کرد».

## مسیحیت قبل از تسلط اعراب

### مسیحیان در دوره اشکانی

سلاطین اشکانی کمتر به مذهب علاقه نشان می‌دادند و بدان چندان اعتنایی نمی‌کردند؛ از این جهت پیروان مذاهب مختلف رسماً آزاد بودند و مخصوصاً مسیحیان روز به روز پیشرفت می‌کردند. تنها جفایی که به مسیحیان وارد می‌آمد از طرف مغ‌ها و پیروان مذاهب دیگر بود که از ضعف دولت مرکزی سوءاستفاده می‌کردند و به آن‌ها آزار می‌رساندند. اما مسیحیان با وجود تعداد اندک و جفای محلی پیشرفت کرده، از کوه‌های کردستان تا خلیج فارس کلیساها ساختند و در حدود بیست اسقف از خود داشتند. در دوره اشکانی از همان آغاز دوره عیسویت عده‌ای از سکنه نواحی غربی ایران به دین ترسایان گرویده و کلیساهای معتبر، مخصوصاً در نواحی شرقی و غربی فرات دایر کرده و طریقه خاصی را که به طریقه نستوری معروف است را پسند کرده و بدان ایمان آورده بودند و کم‌کم در داخل ایران پیش‌رفته، تا دورترین نواحی شمال شرقی ایران در ماوراءالنهر رفته و از آنجا به چین هم رفته و طریقه نستوری را با خود به چین برده بودند.

### مسیحیان در زمان ساسانیان

به طور کلی تا عهد خسرو انوشیروان تاریخ ساسانیان عبارت بود از سعی در تقویت آیین ملی به منظور مبارزه با مذاهب تفرقه‌انگیز غیر ملی، یا تسامح در مقابل این‌گونه مذاهب به قصد مقاومت در برابر نفوذ طبقه‌ای که آیین ملی در دست آن‌ها وسیله‌ای می‌شد برای کسب قدرت و اعمال نفوذ در امور حکومت. در بین کسانی که مشرب تسامح را در مسائل دینی جهت جلوگیری از قدرت گرفتن موبدان بکار بردند، می‌توان از یزدگرد یکم و قباد نام برد. شاهپور دوم و خسرو انوشیروان کسانی بودند که در جهت تأمین وحدت کشور و به قصد مبارزه با عوامل مخالف، آیین زرتشت را با قدرت و شدت ترویج کردند. در عصر نخستین شاهنشاهان ساسانی دین زرتشت که توانسته بود خود را با سنت‌ها و معتقدات آریایی سازگاری بخشد، زمینه بسیار مساعدی داشت. در آن دوره دو گرایش دینی عمده، وجود داشت که هر یک از آن‌ها می‌کوشید به آیین رسمی دستگاه دولتی تبدیل شود. نمایندگان این دو گرایش دینی، مانوی و کرتیر بودند. شاهنشاهی به مقتضای وحدت سیاسی به دین رسمی واحدی نیاز داشت. آیین مانی از آنجا که عناصر اصلی ادیان بزرگ را در خود فراهم داشت جلب نظر می‌کرد. سرانجام در کشمکش میان این دو گرایش دینی، کرتیر پیروز شد و توانست قدرت سیاسی شگرف شاهنشاهی را پشتیبان خود سازد.

### ظهور آیین‌های نوظهور

ظهور آیین‌های نوظهور داخلی، همچون آیین مانی و مزدک، علاوه بر آنکه موجبات نفوذ مذاهب خارجی چون مسیحیت و آیین بودائی را در قلمرو ساسانی فراهم آورد، با بر هم زدن نظم و توازن اجتماعی موجود، نمایانگر تزلزل مبادی فکری جامعه‌ای که مدعی وحدت اندیشه و ثبات فکری بود، گردید.

در واقع، عدم موفقیت آیین رسمی زرتشت در سوق دادن تمامی قلمرو ساسانی به سوی مذهبی واحد، از ماهیت نسبتاً غیر ترویجی این مذهب به خصوص در آن دوران نشأت می‌گرفت؛ زیرا اصولاً این آیین بیشتر به آریایی‌های ایرانی اختصاص داشت و داعیه جهان‌شمولی نداشت و رؤسای آن داعیه نجات و رستگاری کلیه ابنای بشر را نداشتند. آیین رسمی در دوران پایانی خود، کاملاً جنبه دفاعی به خود گرفته بود و جزای خروج از این آیین قتل بود و یا حداقل موجب حرمان از ارث و محرومیت از حق مالکیت می‌شد. اگرچه طی فرمان‌هایی گذار از دینی و گرایش به دین دیگر منع شده بود، اما این دستور بیشتر متوجه زرتشتیان بود و از روحیه دفاعی آیین زرتشت و عقب‌نشینی در مقابل حریفان خبر می‌داد. در حقیقت آیین زرتشت در دوره‌های پایانی، شکوه و عظمت پیشین و شور و نشاط اولیه را از دست داده بود و تغییر کیش از آیین زرتشت به مسیحیت امری عادی بود و فقط در معدود مواردی از خلاف آن سخن رفته است، که آن هم به نظر می‌رسد بیشتر برای دستیابی به نعمات شاهی و لذات دنیوی بوده است. حتی پس از چندی، این آیین جذابیت خود را برای طبقات بالای جامعه نیز از دست داد؛ تا جایی که مثلاً در روزگار خسرو اول، یک اسقف عیسوی به جرم اینکه چند تن از اعضای خاندان شاهی را غسل تعمید داده بود به مرگ محکوم شد.

### گسترش کانون‌های مسیحیت در ایران

در واپسین روزهای عهد ساسانی کانون‌های مسیحیت در سراسر قلمرو ساسانیان به چشم می‌خورد اما نفوذ آن‌ها در استان‌های غرب و جنوب غربی، به واسطه نزدیکی با مراکز مسیحی و همسایگی با روم و نیز به دلیل وجود اقوام سامی نژاد و اسکان اسرای رومی، به مراتب بیشتر بود. ساکنان این نواحی، که سرزمینشان از قدیم‌الایام صحنه تلاقی افکار و مذاهب گوناگون بود، به رغم مجاهدت روحانیون زرتشتی، ادیان دیگری داشتند و درحالی‌که اکثریت آنان را پیشه‌وران و بازرگانان تشکیل می‌دادند، مسیحیت در میان‌شان بیشتر گسترش یافته بود. آیین مسیح تا قرن چهار میلادی علاوه بر ارمنستان، در میان گروه‌های کثیری از

مردم سوریه، اعراب بین‌النهرین و بخش‌هایی از ایران نفوذ کرده بود. در خوزستان نیز مسیحیت به شدت تشکیل یافته بود، تا آنجا که انوشیروان نیز بر انبوهی آن قوم تاکید داشت.

آیین نستوری که از سوی امپراتوری روم تحت تعقیب بود، در همه جای شاهنشاهی ساسانی، مراکز اسقف‌نشین دایر کرد. نستوریان بر آن بودند که علاوه بر گرگان و ری، کانون تمامی فعالیت‌های تبلیغاتی خود را در مرو، شهر مرزی و مهم خراسان ساسانی مستقر سازند. گرچه در این سرزمین دین رسمی کشور آیین زرتشت بود، نفوذ مسیحیت از آن هم فراتر رفت به گونه‌ای که در سده بعد وقتی اعراب به بخارا وارد شدند، در آن شهر یک کلیسای مسیحی یافتند. علاوه بر نستوریان، یعقوبیان نیز در ایران پایگاه‌هایی داشتند. در عهد خسرو اول و دوم اسرای یعقوبی در خراسان و سیستان، همچنین گیلان و طبرستان اسکان داده شدند و در واپسین روزهای حکومت ساسانیان، اسقف نشینهای یعقوبی در هرات، سیستان و آذربایجان نیز تأسیس شده بودند و شمار مسیحیان در این زمان در استان‌های بین‌النهرین، ارمنستان و گرجستان که فرمان‌بردار ایرانیان بودند بیشتر بود و مسیحیت در ایران چنان ریشه دوانده بود که برخی برآنند که اگر اسلام نرسیده بود، مسیحیت جایگزین آیین زرتشت می‌شد. وقتی که روم، دین رسمی خود را مسیحیت قرارداد دربار ایران، مسیحیان را به دید جاسوس نگریست. البته قابلیت دین مسیحیت نیز اقتضای این مقابله را داشت زیرا مسیحیت نگرشی جهانی داشت و همه را به دین خود دعوت می‌نمود از همین رو طبیعی بود که موبدان در صدد مقابله با آن باشند.

### پادشاهی اردشیر بابکان (اقلیت‌ها فدای وحدت ملی)

اردشیر بابکان در سال ۲۲۶ میلادی در کشوری روی کار آمد که در آن وحدت ملی و مذهبی وجود نداشت. بزرگترین سیاست او ایجاد یک مذهب رسمی و ملی بود و برای این کار دین باستانی ایران یعنی آیین زردشت را وسیله ساخت و به حمایت جدی مغان پرداخت. بتکده‌ها را خراب و به جای آن‌ها آتشکده بنا کرد؛ و زرتشتیان را دلگرم کرده تشویق نمود و با غیر زرتشتیان خشونت پیش گرفت و بدین وسیله آزادی عقیده و مذهب را که از اصول عالی‌ه است فدای ملیت پرستی کورکورانه نمود. این سیاست کم و بیش سیاست مذهبی شاهان ساسانی بود و گاه و ناگاه مسیحیان به سختی تحت شکنجه و آزار قرار می‌گرفتند.

### پادشاهی بهرام دوم

کرتیر در زمان بهرام دوم (دوران پادشاهی از ۲۷۶ تا ۲۹۳ میلادی)، به قدرت بسیاری دست یافت. شاهنشاهان ساسانی در آغاز اعلام دین زرتشت به عنوان آیین رسمی خویش، آتشکده‌های زرتشتی را چون تکیه‌گاهی پایدار جهت فرمانروایی خود یافتند ولی برای پیروزی و شکوهمندی واقعی آیین زرتشت در سراسر کشور، پایان دادن به نفوذ ادیان یهودی، مسیحیت، بودایی، برهمایی، و مندائیکری در ایران ضروری می‌نمود. از سوی دیگر آیین کرتیر برای برقراری حکومت دینی از همه امکانات برخوردار بود، جهت کسب مشروعیت نیازمند از میان برداشتن ارتداد در آیین زرتشت و پایان دادن به نهضت مانی و مانویان بود تا تفسیر و تأویل اراده اهورامزدا را تحت انحصار و اختیار خود در آورد که این مبارزه با شدت و خشونت تمام صورت گرفت.

### پادشاهی شاپور اول (جنگ با والرین و اسرای مسیحی)

بعد از اردشیر، شاپور اول در سال ۲۴۰ به تخت پادشاهی نشست. از کارهای مهم او، جنگ با دولت روم و اسیر کردن والرین (امپراتور رم) و همراهانش شامل صاحبمنصبان، سناتورها و سرداران روم می‌باشد. تأثیری که این جنگ به حال مسیحیان ایرانی داشت این بود که وقتی بین‌النهرین و سوریه فتح شد هزاران هزار از ساکنین آنجا را به خوزستان کوچانیده، ایشان را در جندی‌شاپور مسکن دادند. در میان این اسرا عده زیادی مسیحی بودند که بر عده مسیحیان ایران اضافه شدند و چون قبلاً تابع دولت روم بودند مسیحیان ایران را با کلیسای روم آشنا ساختند.

### پادشاهی شاپور دوم

دیدگاه منفی درباره مسیحیان از ابتدای ورود دین مسیح به ایران وجود نیامده بود اما در زمان شاپور دوم که از نظر سیاسی با کنستانتین کبیر (امپراتور رم) دشمنی داشت، اتفاقی رخ داد که وضع مسیحیان ایران را بسیار دشوار نمود و مسیحیان به شدت مورد آزار قرار گرفتند، بدون محاکمه یا بعد از محاکمه مختصری آن‌ها را به شهادت رساندند یا به طریق بسیار شدیدی عذاب می‌دادند. شرح شکنجه شهدای مسیحی به زبان شامی به دست ما رسیده و نشان می‌دهد چگونه این مسیحیان با قدرت و شجاعت شهید شده‌اند.

### مقام‌طلبی پاپا:

در سال ۲۸۰ میلادی شخصی به نام «پاپا» به مقام اسقفی مداین که پایتخت کشور ایران بود منصوب گردید. این شخص به فکر افتاد که مسیحیان پراکنده ایران را جمع کرده مرکزی برای آن‌ها در مداین تشکیل دهد و از خودپسندی که داشت خویشتن را لایق ریاست بر آن‌ها می‌دانست و چون دیگران زیر بار او نرفتند به اسقف‌هایی که تبعه دولت روم بودند پناهنده شد و به کمک ایشان مقامی که می‌خواست به دست آورد و خویشتن را جاثلیق و رئیس کل کلیسای ایران نامید. این‌گونه مقام‌طلبی بدبختانه کم و بیش در تاریخ کلیسای مشرق زمین ادامه داشته و یکی از علت‌های انحطاط مسیحیت در ایران به طور یقین همین رقابت و جاه‌طلبی‌ها بوده است.

## مسیحی شدن کنستانتین کبیر و تأثیر آن در حال مسیحیان ایران:

در سال ۳۱۲ میلادی در روم اتفاقی افتاد که به تنهایی چندان قابل اهمیت نبود ولی تأثیر بزرگی در حال مسیحیان ایرانی نمود و آن واقعه مسیحی شدن کنستانتین و تبدیل مسیحیت به آیین رسمی رومیان بود که طبعاً وی را حامی مسیحیان ایران نیز می‌کرد. تا این زمان شاهنشاهان ساسانی مسیحیان را مانند یکی از فرقی می‌دانستند که به طور عادی در کشور آن‌ها می‌زیستند ولی حال که بزرگترین دشمن ایشان یعنی امپراتوری روم رسماً مسیحی شده بود نمی‌توانستند وجود کسانی که خود را با دشمنان ایشان، هم‌کیش می‌دانستند تحمل کنند. به خصوص این که عیسویان ایرانی خود را در میهن خود بیگانه می‌دانستند و به آزادی هم‌کیشان رومی خود غبطه می‌خوردند و آرزو می‌کردند آن‌ها هم به هر وجهی شده آزاد شوند و از این جهت از جنگ با روم خودداری می‌کردند و حتی گاهی شکست ایران را از رومیان پیش‌بینی می‌کردند. آنچه که لازم است به آن توجه شود، این است که مفهوم میهن‌دوستی امروزه با آنچه در آن روزگاران به آن معتقد بودند متفاوت است.

## مفهوم «ملت» در قدیم:

در قدیم بیشتر به مذهب نظر داشتند و حتی لفظ ملت را هم به معنی فرقه مذهبی بکار می‌بردند. معنی این کلمه از مشروطیت تا به حال در فارسی فرق کرده و به اهالی یک کشور از هر دینی که می‌خواهند باشند اطلاق می‌گردد. اصولاً باید دانست که وطن‌پرستی و دفاع از آب و خاک به شکلی که امروز وجود دارد چیزی است تازه، وگرنه حتی در اروپا هم بیشتر نظر به مذهب داشتند و اختلافات و اتحادیه‌ها اغلب مذهبی بوده است. بنابراین نباید مسیحیان ایرانی دوره ساسانی را یکباره خائن شمرده به خصوص اینکه با وجود آزارهای بی‌اندازه سخت که به وسیله هم‌میهنانشان به ایشان می‌رسید و با این که عده ایشان زیاد بود هیچ‌گاه شورشی نکرده و علم طغیان برنیفرآشتند.

## تعقیب و آزار بزرگ:

بعد از آنکه کنستانتین وفات کرد جنگ ممتدی که ۲۵ سال ادامه داشت بین ایران و روم شروع شد و بالأخره به پیروزی شاهپور دوم انجامید و نتیجه این شد که تسلط ایران بر قسمت غرب یعنی بین‌النهرین و به ویژه نصیبین زیادتر گردید. چیزی از ابتدای این جنگ نگذشته بود که شاهپور به «جاتلیق» مسیحیان که در این وقت شمعون بود فرمان داد که باید مالیات دو برابر از عیسویان گرفته شود و چون جاتلیق قبول نکرد پادشاه فوق‌العاده عصبانی شد و شمعون را توقیف و کلیساها را خراب کرد. از این پس دوره جفای هولناکی برای مسیحیان شروع شد که تا مرگ شاهپور که ۴۲ سال بعد اتفاق افتاد ادامه داشت. در طول این مدت مسیحیان را به انواع مختلف شکنجه داده، به ایشان می‌گفتند، ایمان خود را انکار کنید و اگر این کار را عملی می‌کردند رهایی می‌افتند ولی اگر از انکار، سرپیچی می‌کردند یا سنگسار می‌شدند و یا با شمشیر کشته می‌شدند و یا پارمپاره می‌گشتند. اسامی ۱۶،۰۰۰ نفر که به قتل رسیده‌اند در تواریخ ثبت است. شاهپور دوم چون سابقه دوستی با شمعون جاتلیق داشت فرصت‌های زیادی به او داد تا ایمان خود را انکار کند؛ از جمله پنج اسقف و صد کشیش را جلو روی او کشتند و بالأخره چون راضی نشد دست از ایمان خود بردارد او را هم به قتل رسانیدند.

چون پادشاه از ایستادگی عیسویان جری شد حکم به قتل آنان در تمام امپراتوری خود داد و مدت ده روز مسیحیان را در همه جا قتل‌عام می‌کردند. از جمله «شاهدوست جاتلیق» را که جانشین شمعون شده بود با ۱۲۸ کشیش دیگر نیز کشتند. جاتلیق بعدی یعنی باریشمین را هم محبوس و مقتول کردند و با او ۱۲۰ کشیش دیگر را هم کشتند. این قسم آزارها در نواحی که به روم نزدیک‌تر بود یعنی در بین‌النهرین زیادتر شیوع داشت. بالأخره در سال ۳۷۹ شاهپور درگذشت و با مرگ او جفای مسیحیان خاتمه یافت. یک ایراد بزرگ در مسیحیان ایران بود و آن این که اغلب اوقات نظر به دربار و قدرتهای این جهان داشتند و ترقی و پیشرفت ملکوت خدا را مربوط و گاهی حتی منوط به آن می‌دانستند. به عوض نظر به مسیح و توکل به او مسیحیان نظر به دربار داشتند. آن‌ها با همراهی دربار جسور و با جفای آنان تضعیف می‌شدند. چنانچه صرف جفا شد کمتر می‌تواند باعث تضعیف کلیسای مسیح گردد؛ بلکه به شهادت تاریخ ثابت شده است که خون شهدا تخم کلیسا می‌باشد. بهترین مثال برای این موضوع احوال مسیحیان است در زمان یزدگرد اول.

## پادشاهی یزدگرد اول

در نوشته‌های مؤرخان عیسوی و مؤلفان ایرانی، اختلاف بسیار راجع به احوال یزدگرد یکم (دوران پادشاهی از ۳۹۹ تا ۴۲۰ میلادی) مشهود است. یکی از منابع سریانی او را یزدگرد نیکوکار و عیسوی رحیم و مقدس‌ترین پادشاهان، خوانده و از احسان او به فقرا و بینوایان تمجید کرده است. مؤرخان عرب و ایرانی که نوشته‌هایشان، مبتنی بر تواریخ عهد ساسانی، است و مأخوذ از عقاید روحانیون زرتشتی و اعیان و نجبا می‌باشد، او را به صفاتی از قبیل یزدگرد بزه‌گر (بزمکار) و فریبنده خوانده‌اند. سبب عمده ناخرسندی نجبا از یزدگرد، تسامحی بود که وی نسبت به مسیحی‌های ایران، نشان می‌داد. در زمان یزدگرد یکم رابطه میان ایران و روم شرقی به فصل نویی رسید و دو کشور در حل مسائل درونی یکدیگر را یاری می‌رساندند.

## رابطه دوستی مسیحیان با یزدگرد (سازمان‌دهی مجدد کلیسای ایران)

یزدگرد، نخست نسبت به مسیحیان بسیار مهربان بود به حدی که به آزار سخت مغان که دشمنان جدی مسیحیان بودند پرداخت و زرتشتیان را از خویشتن متفر ساخت و بدین لحاظ به او لقب گناهکار و بزمکار دادند. یزدگرد قبول کرد که بین دولت و اتباع

عیسوی او طریقه و روشی معین برقرار باشد و فرمان داد، کلیساهایی را که خراب کرده بودند، مجدداً بنا کنند و کسانی که به جرم عیسوی بودن به زندان افتاده بودند، آزادی دهند و به روحانیون عیسوی نیز اجازه داده شد که به همه جای ایران سفر کنند. مسالمتی که یزدگرد یکم در روابط خود با عیسویان اظهار می‌کرد، بی‌شک معلول مقاصد سیاسی بود زیرا که با استوار کردن بنیان صلح ایران و روم می‌توانست، در تحکیم اقتدار سلطنت خویش بکوشد اما به نظر می‌آید که غیر از ضرورت سیاسی، یزدگرد طبعاً مایل به مسامحه در امور دینانی بوده است. نسبت به قوم یهود هم که از نظر سیاسی، بی‌طرف محسوب می‌شدند، خوش رفتاری می‌کرد و شاید به خاطر همین طرز فکر با شوشیندخت دختری یهودی، ازدواج کرد. اسقفی به نام ماروتا اغلب از طرف دربار روم به سمت ایلچیگری به دربار یزدگرد در رفت‌وآمد بود و چون پزشک هم بود و یزدگرد را هم از مرضی شفا داده بود مورد توجه شدید او بود. به وسیله نفوذ او پادشاه فرمان آزادی مسیحیان را داده و به آن‌ها کمک کرد تا شورایی در سال ۴۱۰ در مداین تشکیل دهند و حتی شخصی را به نام اسحق را به عنوان جاثلیق معین کرد. مسیحیان از التفات شاه نسبت به خود بسیار شادمان بودند ولی نمی‌دانستند که به قول سعدی «افتد که ندیم حضرت سلطان را زر بیاید و باشد که سر برود و حکما گفته اند از تلون طبع پادشاهان برحذر باید بودن که وقتی بسلامی برنجند و دیگر وقت به دشنامی خلعت دهند.»

### جسارت مسیحیان و عکس‌العمل یزدگرد:

اگر یزدگرد در اواخر سلطنت، رفتارش را نسبت به عیسویان تغییر داد، گناه از خود آن‌ها بود. مسیحیان ایران از موقعیت خود سو استفاده کردند و به کارهایی دست زدند که پادشاه مجبور شد بر علیه آنان قیام کند از جمله کشیشی هاشو نام در خوزستان یکی از آتشکده‌های بزرگ را خراب کرد. واضح است که این عمل مغان متعصب زرتشتی را تا چه اندازه غضبناک نمود. پادشاه هاشو و عبادی اسقف را احضار کرد و ایشان را از اهانت کردن به مذهب رسمی کشور سرزنش و توبیخ نمود. عبادی شرکت خود را در آن کار انکار نمود ولی هاشو با جسارت هر چه تماچتر عمل خود را اقرار کرده باز هم به آئین زرتشتی اهانت کرد. پادشاه به عبادی دستور داد که آتشکده را دوباره بنا کند ولی عبادی تن به قبول این کار در نداد و در نتیجه به قتل رسید. وقایع دیگری نیز اتفاق افتاد که دال بر آن است که این بی‌احتیاطی پیشوایان مسیحی و جسارت آنان بود که موجبات جفاهای شدید و نتیجتاً سستی روحی کلیسا را فراهم آورد. بی‌سواد بودن عامه، بی‌خبر بودن از اصول حقیقی، نداشتن انجیل به زبان خود، همگی از عوامل ضعف کلیسای ایران بوده‌اند اما شاید بزرگترین علل ضعف کلیسا این بود که عامه از اصول عقاید مذهبی خود بی‌اطلاع بودند. بی‌سوادی رایج بود و به علاوه کتاب مقدس هم به زبان سریانی و نه به پهلوی خوانده می‌شد که عامه مردم از آن چیزی نمی‌فهمیدند. بنابراین نمی‌توانستند عقیده راسخی از خود داشته باشند و تنها تحت تأثیر پیشوایان خود بودند. پیشوایان هم خواهی نخواهی از عقاید رومیان متأثر می‌شدند چنانکه در شورای مداین اعتقادنامه نیقیه را که پایه عقیده کلیسای روم بود قبول کردند و این البته کار خوبی بود اما به شرطی که عامه از آن اطلاع پیدا کرده، اصول آن را درک می‌کردند ولی بدبختانه چنین نبود.

### جدایی از کلیسای ایران از روم (شورای دادیشوع) :

از وقایع مهمی که در این دوران برای مسیحیان ایران اتفاق افتاد تشکیل شورایی به نام شورای دادیشوع بود. دادیشوع در سال ۴۲۱ به مقام جاثلیقی رسید و بعد از آنکه یکبار مورد غضب پادشاه واقع شد و تازیانه خورد و از دنیا کناره گرفت، باز بنا به درخواست اسقفان از کنج عزلت بدر آمده شورایی از اسقف‌های مرو- هرات- اصفهان- عمان تشکیل داد. در این شورا چند تصمیم گرفته شد که اغلب اشتباه بود. از جمله یکی آنکه مسیحیان ایرانی رابطه خود را به کلی با کلیسای روم قطع کنند و البته این تصمیم را از روی تجربه‌های تلخی که دیده بودند گرفتند زیرا هر وقت جنگ ایران و روم شروع می‌شد مسیحیان ایرانی به تهمت دوستی با روم زجر می‌کشیدند اما مسیحیان فراموش کرده بودند که کلیسای مسیح مانند یک بدن است و به هیچ قیمتی اعضا یک بدن نباید از همدیگر جدا شوند. حق بود که در برابر جفاها ایستادگی می‌کردند و از ترس تهمت و افترا، یگانگی روحانی خود را با برادران رومی خود حفظ می‌کردند در عین این که به میهن خود ایران نیز علاقه نشان می‌دادند.

### نسظوریت جدایی را تشدید کرد:

سرعت پیشرفت نسظوریت در ایران دو امر را ثابت می‌کند یکی علاقه به جدایی از روم که بدبختانه با نستوری شدن کلیسای ایران به نحو کامل انجام شد و دیگری سطحی بودن عقاید مذهبی مردم که به چه زودی به توسط نفوذ چند نفر تغییر عقیده دادند. تصمیم دیگر شورای دادیشوع این بود که مقام بسیار بلندی برای جاثلیق قائل شوند و حتی گفتند که از این به بعد کسی نباید بر او ایرادی بگیرد و او را پتریارخ نامیدند. در اینجا نیز اشتباه آنان این بود که فراموش کرده بودند که نباید همه قدرت و قوت را به یک نفر داد، زیرا بشر ضعیف است و از داشتن قدرت زیاد مست می‌گردد. مسیح خود خداوند کلیسای خویش است و هیچ مقام بشری نباید جای او را بگیرد.

### پادشاهی بهرام گور و وزیر مقتدرش مهر نرسه

پس از جلوس بهرام گور (دوران پادشاهی از ۴۲۱ تا سال ۴۳۸ میلادی) نیز قتل و زجر مسیحیان ادامه پیدا کرد. بسیاری از مسیحیان ایران در این زمان به دولت بیزانس پناهنده شدند. بهرام از دولت بیزانس استرداد آن‌ها را خواستار شد لکن اجابت نیافت. همین وقایع در سال ۴۲۱ میلادی منجر به جنگ جدیدی بین بیزانس و دولت ایران شد اما این جنگ چندان طولی نکشید.

فرماندهی سپاه ایران با مهر نرسی بود. به موجب صلح‌نامه‌ای که سال بعد ۴۲۲ میلادی منعقد شد، ایرانیان در کشور خود به عیسویان آزادی مذهبی دادند و نظیر همین آزادی را رومیان، در حق زرتشتیان مقیم بیزانس قائل شدند.

### پادشاهی یزدگرد دوم و جنگ با ارمنستان

در دوران یزدگرد دوم (دوران پادشاهی از ۴۳۸ تا سال ۴۵۷ میلادی) مذهب عیسوی در ارمنستان در حال گسترش بود. یزدگرد می‌خواست آن مملکت را در مذهب زرتشتی نگاه دارد تا اینکه از ایران جدا نشود ولیکن ماثتوتس نامی ارمنی، در سال ۳۹۷ میلادی، خطی برای زبان ارمنی اختراع کرده بود که باعث استحکام مبانی ملیت آن‌ها گردیده بود. وزیر ایران مهر نرسی اعلامیه‌ای که به فرمان مهر نرسی مشهور است، منتشر و اصول مذهبی عیسوی را رد کرد. رؤسای روحانیون ارمنه، ردی بر این اعلامیه نوشتند و کار به اقدامات جبری کشید و ارمنه شوریدند و روحانیون عیسوی جهاد را اعلام نمودند ولی مانند همیشه رقابت خاندان‌های بزرگ ارمنستان، مانع انجام یک اقدام مشترک شد. شورشیان از امپراتور روم یاری جستند، ولی نتیجه نداد. یزدگرد، به ارمنستان لشکرکشی کرد و به سال ۳۱۵ میلادی، شورشیان را در جنگ سختی مغلوب کرد. [۲۹] به دنبال گرفتاری‌هایی که در ارمنستان برای وی پیش آمد نه فقط دوباره تعقیب مسیحی‌ها شروع شد بلکه نسبت به یهود هم سختگیری‌هایی آغاز گشت.

### پادشاهی پیروز یکم

در دوران پیروز یکم (دوران پادشاهی از ۴۵۹ تا ۴۸۳ میلادی)، ارمنستان شورید. علت این شورش، تعصب مذهبی مأمورین ایرانی و ضدیت آن‌ها با مذهب عیسوی بود. ایبریها هم به ارمنه، ملحق شدند ولیکن زر مهر سردار ایرانی، در غیاب پیروز، به خرج خود به ارمنستان، قشون‌کشی کرد و پیروز شد. شورش موقتاً خوابید ولیکن اوضاع حقیقی این مملکت خوب نبود. خود پیروز یکم در حین جنگ سردارانش با ارمنیان، در جنگ با هفتالیان کشته شد و مناطق وسیعی از مناطق شرقی از جمله مرو و هرات به تصرف هفتالیان درآمد. ارمنیان از وضع آشفته پس از کشته شدن پیروز استفاده کردند و شرایط صلح خود را به شاه بعدی بلاش تحمیل کردند.

### پادشاهی بلاش و قرارداد صلح با ارمنیان

در زمان بلاش (دوران پادشاهی از سال ۴۸۴ تا ۴۸۸ میلادی) سردار شورشی ارمنه، نه تنها آزادی کامل دیانت مسیح را طلب کرد بلکه درخواست کرد که دیانت زرتشتی در ارمنستان ملغی شود و آتشکده‌های آنجا را خراب کنند. بلاش شرایط صلح سردار ارمنه را قبول کرد و مذهب عیسوی در ارمنستان و ایبری رسمیت یافت. این نکته به دشمنی مسیحی‌های آن حدود با ایران تا حدی پایان داد. در روایات مسیحی سریانی و ارمنی از بلاش به نیکی یاد شده است. بلاش توسط نجبا از سلطنت خلع شد و او را توقیف و نابینا کردند.

### پادشاهی خسرو انوشیروان، سرکوب مزدکیان و اعتلا دادن به آیین زرتشت

با آنکه قتل و کشتار پیروان مزدک در اواخر عهد قباد روی داد، عامل اصلی این واقعه، خسرو انوشیروان (دوران پادشاهی ۵۳۱ تا سال ۵۷۹ میلادی) بود که پیروان مزدک ولیعهدی وی را به خطر انداخته بودند و طبیعی است که او در آغاز سلطنت خویش نیز، در قلع‌و‌مع بقایای پیروان مزدک دست به اقدامات جدی و شدیدی زده باشد. انوشیروان با حمایت و ترویج آیین اکثریت موبدان مذهب زروانی را نیز مثل مزدکی و مانوی به شدت تعقیب کرد.

سرکوبی مزدکیان، آیین زرتشت و طبقه روحانیان را اعتلا فوق‌العاده داد. در این ایام برای مقابله با تحریکات مسیحی و بیزانس و برای جلوگیری از بدعت‌هایی که در داخل ممکن بود اساس سلطنت را متزلزل کند، وجود یک آیین ملی لازم به نظر می‌آمد. آنچه این اقدام خسرو انوشیروان را بیشتر تثبیت نمود، توفیق او در جمع‌آوری اوستا بود. آنچه از وقایع بر میآید، این است که انوشیروان نسبت به مذهب مسیحی، نظر سیاسی داشته، یعنی اساساً بر ضد این مذهب نبوده، ولیکن چون عیسوی‌ها را آلت دست رومی‌ها می‌دانسته، نسبت به آن‌ها ظنین و مراقب بوده است. انوشیروان نسبت به مسیحیانی که از روم رانده‌شده و به دربار او پناه آورده بودند، مساعدت کرده و هفت تن از فیلسوفان اسکندریه را در دربار خود پذیرفته و با آن‌ها مهربانی کرد. نستوری‌ها که از دیدگاه عیسوی‌ها، در آن زمان فرقه ضاله محسوب و تعقیب می‌شدند و به دربار ایران پناه آورده بودند، مورد توجه انوشیروان واقع شدند، به طوری که کلیساهای آن‌ها در تاریخ مذهب عیسوی، کلیساهای ایرانی نامیده شدند. نستوری‌ها از این وضع استفاده کرده، در انتشار مذهب عیسوی جد و جدیت حیرت‌انگیزی بروز دادند. در زمان انوشیروان در هرات و سمرقند کلیساهای آن‌ها دایر بود و در زمان‌های بعد مبلغین آن‌ها تا چین و هند هم رفتند.

### پادشاهی خسرو پرویز، تشنت مذهبی در ایران

خسرو پرویز (دوران پادشاهی از ۵۹۰ تا سال ۶۲۸ میلادی) به خاطر علاقه‌ای که به زنان مسیحی خویش داشت گاه‌گاه خود را نسبت به آیین مسیح علاقمند نشان داد و این اظهار علاقه تا حدی بود که پاره‌ای از سادملوحان مسیحی، او را مسیحی پنداشتند. خسرو بی آنکه علاقه قلبی به آیین مسیح داشته باشد، گاه تا حد یک مسیحی ساده دل، به خرافات این قوم علاقه نشان می‌داد. این اظهار علاقه‌اش به آیین مسیح نه از روی تسامح اخلاقی بلکه بیشتر ناشی از بی‌اعتنایی وی، به سنت‌های دینی موبدان بود. با

جلوس خسرو پرویز عیسویان به آزادی دینی نائل شدند ولی حق نداشتند که زرتشتیان را به کیش خود دعوت کنند زیرا که هر کس از زرتشتیان دین رسمی ملی خود را ترک می‌گفت، علی‌الاصول مستحق قتل می‌شد اگر چه در عمال غالباً اغماض می‌کردند. در این زمان روحانیون زرتشتی چندان قدرت نداشتند و با اینکه نماینده دیانت رسمی ایران محسوب می‌شدند ولی چنان وضعی در قدرت آنان راه یافته بود که در پیش چشم آن‌ها مسیحیان به بلندترین مقامات مالیه در کشور رسیدند. در این عهد علما زرتشت سعی بسیاری کردند تا مجدداً اصول ایمانی را نیرویی ببخشند. در دینکرد اشاره شده است که خسرو پرویز هوشیارترین موبدان را فرمود تا تفسیری نو بر کتاب اوستا بنگارند. البته ابداً نمی‌توان گفت که خسرو پرویز شخصاً علاقه‌ای به مباحث الهی و مسائل دینی داشته است ولی ممکن است مواقعی برای مقاصد سیاسی لازم دیده باشد که اهتمامی در باب دین زرتشتی نشان بدهد و بدگمانی روحانیان را نسبت به اعتقادات خود برطرف کند. هجوم رومیان در زمان هراکلیوس امپراتور روم به ایران در احوال عیسویان ایران اثربخشید و خسرو سوگند خورد که اگر در جنگ با هراکلیوس پیروز شود در سرتاسر کشور کلیسایی یا ناقوس کلیسایی را برپای نخواهد گذاشت. در زمان خسرو پرویز مجادله و نزاع بین دو فرقه مسیحی ایران، یعنی نستوری که معتقد بودند که مسیح دو طبیعت مجزی از یکدیگر داشته، یکی انسان و دیگر ربانی و فرقه یعقوبی (مونو فیزیت) که معتقد بودند، این دو طبیعت، در ذات مسیح وحدت یافته است، شدت یافته بود و یعقوبیان برتری یافته بودند. در هر حال در اواخر سلطنت خسرو هم نستوریان و هم یعقوبیان دچار تعقیب و فشار شدند.

### رواج مسیحیت

در مواقعی که سلسله ساسانی جانشین اشکانیان شد، عیسویان مرکز تبلیغی مهمی در شهر رها (در جنوب ترکیه امروزی) داشتند. دولت ایران در جنگ‌های بزرگی که با روم کرد، اسپران را در نواحی دوردست کشور ایران مسکن داد. پادشاهان ایران در لشکرکشی‌های خود به سوریه گاهی تمام سکنه یک شهر یا یک ناحیه را کوچ داده، در یکی از نقاط داخلی کشور مقیم می‌کردند. چون قسمت اعظم این مهاجرین عیسوی مذهب بودند در اواخر این دوره، دیانت مسیح در هر گوشه‌ای از ایران اندکی رواج گرفته بود.

پس از اینکه نستوریوس در سال ۴۳۱ محکوم به تبعید شد، پیروان او نستوریان به کشور ساسانیان پناهنده شدند و در سال ۴۸۴ جدا از مسیحیان دیگر کلیسای خود را برپا کردند و این کلیسا توانست با ساسانیان تا اندازه‌ای به خوبی کنار بیاید زیرا این کلیسا با نیروی دولت ایران در پیکار با دشمن دیرین، بیزانس همداستان بود. دیری نپایید که کلیسای نستوری شبکه‌ای از اسقف‌نشین‌ها در سراسر کشور گسترده. آئین نستوری در پایان روزگار ساسانی به راستی در این راه می‌کوشید که دین راستین کشور بشود.

### مسیحیان پس از تسلط اعراب

بیشتر جفاها از زمان تسلط اعراب و خلفای اسلامی تقصیر خود مسیحیان بود و از نزاع‌های داخلی خودشان سرچشمه می‌گرفت. ولی گاه به گاه خلفا دست به جفای مسیحیان می‌زدند. مثلاً عمر دوم فرمان داد کلیساهای نوینیا، تماماً خراب گردد یا خلیفه القادریه به قدری محدودیت به مسیحیان تحمیل کرد که به صورت جفا درآمد. مثلاً آن‌ها را مجبور می‌کرد لباس مخصوص بپوشند یا سوار قاطر و الاغ شوند و سوار اسب نشوند. یا غلام زرخرید نداشته باشند ولی در حکومت‌های اسلامی هرگز جفا به شدت جفا در زمان ساسانیان نرسید.

### مسیحیان در دوران تسلط مغول‌ها

پس از تسخیر ایران به وسیله مغول‌ها و با به سلطنت رسیدن غازان خان جفای سختی آغاز شد. فرمان خراب کردن کلیساها صادر شد. نماز و عشاء ربانی غدغن شد. سرابیدن سرود و به صدا درآوردن ناقوس همگی ممنوع شد و سران مسیحیت و یهود همه کشته شدند و مسیحیان اجازه نداشتند بدون بستن زنار از خانه خارج شوند. مأمورین خراب کردن کلیساها حاضر بودند رشوه بگیرند و کلیساها را خراب نکنند ولی اسقف اعظم تبریز چنان به خود مشغول بود که امور کلیسا را از یاد برده بود. بنابراین به مردم دستور داده شد که بریزند و کلیساها را خراب کنند. در نقاط دیگر مسیحیان پول‌های هنگفت دادند و از خرابی کلیساها جلوگیری کردند ولی در عوض بسیار فقیر شدند. کاتولیکوس نستوری مراغه مورد شکنجه قرار گرفت و کشیش‌ها کشته شدند.

### مسیحیان در دوران صفویان

#### پادشاهی شاه‌عباس صفوی

در اوایل قرن ۱۷ میلادی شاه‌عباس صفوی اهالی مسیحی ارمنستان را مجبور کرد که به نقاط مختلف ایران نقل‌مکان کنند. او بیست هزار نفر را به گیلان و مازندران فرستاد و هفتاد و پنج هزار نفر نیز در ولایات جنوبی و حوالی زاینده‌رود اصفهان سکونت داده شدند و آن‌ها شهری به نام جلفا را ساختند. اغلب این ارامنه صنعت‌کار بودند و شاه‌عباس از آنان برای تزئینات پایتخت تازه استفاده کرد و حضور آنان در این مملکت برای آینده و مسیحیت تأثیر زیادی داشت. مرتباً آن‌ها تهدید می‌شدند که مسیحیت را ترک کنند و اسلام را بپذیرند ولی به ندرت این کار عملی می‌شد.



در سال ۱۶۱۴ شاه‌عباس مجدداً حدود ۶۰۰۰ خانواده را از گرجستان کوچ داد و آن‌ها را در دهات اطراف اصفهان و شیراز سکنی داد.

رسالت ارمنه بیشتر این بود که نقش رابط بین شرق و غرب را ایفا کنند که این نقش، در قرون وسطی به صورت رابط بین دولت عثمانی و اعراب و در عصر جدید بین دنیای اسلام و اروپا جلوه‌گر شده بود. یکی از فرستاده‌های دربار به ونیز ارمنی بود و بعدها هم چندین ارمنی با عنوان فرستاده دربار ایران به ممالک مختلف اعزام شدند. ارمنه ایرانی مایل بودند که همان مذهب اصلی خود را که از یک در ایران ریشه گرفته بود پیروی کنند و اغلب از میسیونرهای کاتولیک ناراحت بودند که سعی می‌کردند آن‌ها را به پیروی از کلیسای روم و تبعیت آن وادار سازند. اغلب مبشرین که به ایران می‌آمدند با ارمنه در تماس بودند و برای مدت ۱۵۰ سال این تماس‌ها ادامه داشت ولی در بین آنان مخالفت و رقابت بسیار زیاد بود و همین امر یکی از موانع بزرگ برای پیشرفت مسیحیت و کار بشارت بود. در این زمان نفوذ سیاسی قدرت‌های اروپایی و ثبوت قدرت آن‌ها رو به تنزل بود. اغلب آن‌ها با هم در جنگ بودند و اگر موقتاً صلح می‌کردند دوره‌اش کوتاه بود. بنابراین نه فقط دسته‌های مختلف میسیونرها با ارمنه اختلاف داشتند بلکه گروه‌های مختلف میسیونرها و فرستادگان مذهبی ممالک مختلف اروپا نیز با هم نمی‌ساختند. این اختلاف زمانی بیشتر شد که ممالک پروتستان مانند انگلستان و هلند نماینده‌های تجاری خودشان را به ایران فرستادند و آن‌ها سعی می‌کردند مبشرین کاتولیک را از ایران بیرون کنند. یکی از پدران کاتولیک به نام برنارد دوسن ترز در نامه‌ای در سال ۱۶۴۱ چنین نوشت: اقرار می‌کنم که در این مملکت مسیحیان خیلی بیشتر به من زحمت دادند و جفا رساندند تا غیر مسیحیان و بی‌ایمانان!

گروه‌های بشارتی کارملی در سال ۱۶۰۴ توسط پاپ به ایران فرستاده شدند. این گروه یکی از نظام‌های رهبانیت کاتولیک بودند که در حدود سال ۱۱۵۴ در فلسطین بنیان گذاشته شدند و وجه‌تسمیه خود را از کوه کرمل و زندگی ایلیای نبی اخذ کرده بودند. این عده به خاطر رویه خاص زندگی‌شان تأثیر چشمگیری بر مردم عادی اطراف خود و نیز بر ارمنه گذارند. کارملی‌ها برای مدت ۱۵۰ سال توانستند حضور خود را در ایران ابقا کنند. یکی از رهبران ایشان به نام پدر تادئوس کوشش زیادی مذبول داشت تا واتیکان را متقاعد به ارسال کمک‌های مالی و معنوی برای احداث مدرسه برای کودکان مسیحی و غیر مسیحی سازد اما غیرت او با بی‌توجهی واتیکان روبرو شد.

جفا به کلیساها و مسیحیان مرسلین از سال ۱۶۲۱ با تحریکات از طرف انگلیسی‌ها شروع شد. آن‌ها می‌خواستند پرتغالی‌ها را از جزیره هرمز بیرون کنند و این کار را هم کردند. جزیره هرمز که مدت‌ها مرکز انتشار مسیحیت و سکونت بیشتر مرسلین کاتولیک بود از دست آن‌ها خارج شد. سال ۱۶۲۱ سال سختی برای مبشرین و ارمنه بود. میسیونرهای کاتولیک جزیره هرمز، به تحریک انگلیسی‌ها مورد سوء ظن قرار گرفتند و در سال ۱۶۲۲ ایرانی‌ها با کمک انگلیسی‌ها قصر اصلی جزیره هرمز را به تصرف خود درآوردند، کاتولیک‌ها را بیرون کردند و تمام مرسلین به مسقط در عمان فرار کردند. کلیساها و دیرها خراب شد و فقط یک زنگ کلیسای کارملایت به شیراز فرستاده شد و در این زمان بود که ۵ نفر از مسیحیان شهید شدند و به طرز فجیعی شکنجه گردیدند. باغبان میسیون کارملایتها که مسیحی شده بود با برادر زنش و سه نفر دیگر حامل نامه‌ای بودند که در آن از خطر جفا بر مسیحیان نقاط دیگر، همانند آنچه در جزیره هرمز بر آن‌ها رفته بود، خبر می‌داد. وقتی آن‌ها از شیراز عبور می‌کردند یک نفر انگلیسی به آن‌ها مشکوک شد، آن‌ها را توقیف کردند و تحویل خان شیراز دادند. او نامه‌ها را از آن‌ها گرفت و بعد از چند روز گرسنگی و تشنگی آن‌ها را فراخواند و مجبور کرد که مسیحیت را انکار کنند ولی هیچ‌کدام حاضر نشدند. بنابراین چاسادار باغبان، میسیون کاتولیک را در ملاً عام شکم دریدند و روده‌های او را بیرون آوردند و همراه او الی (Elie) را در پوست الاغ کردند و روی ستون چوب میخ‌کوب کردند و گذاشتند تا بمیرد و تمام مسیحیانی که در نامه‌ها اسمی آن‌ها بود به حضور شاه احضار شدند. آن‌ها ایمانشان به مسیح را اقرار کردند و فوراً سنگسار شدند و بعد بدن آن‌ها را سوزانیدند. زندگی برای مسیحیان خیلی تلخ و ناراحت کننده بود ولی یکی از روحانیون به نام پدر جان تادئوس می‌نویسد: با اینکه جزیره هرمز را از ما گرفته‌اند و ما از همه لحاظ تحت فشار و ناراحتی‌ها هستیم ولی شجاعت اخلاقی و مردانگی و ایمان را از دست نداده‌ایم و ما تازه شروع کرده‌ایم که شاگردان حقیقی مسیح باشیم.

در سال ۱۶۲۳ مسیحیان موفق شدند در شیراز در جاده لار یک خانه برای مرسلین بسازند و تا سال ۱۶۵۶ در آنجا ماندند. مردم شهر آن‌ها را خوش‌آمد گفتند و اغلب برای زیارت به آن کلیسا می‌رفتند. در سال‌های ۱۶۷۶ تا ۱۶۷۷ بالأخره میسیون آگوستین از اصفهان به کلی برچیده شد و در حدود صد سال نفوذ پرتغالی‌ها پایان پذیرفت.

در سال ۱۶۲۸ نمایندگان یک مملکت دیگر اروپایی روانه ایران شدند و این دفعه مرسلین از کشور فرانسه بودند. آن‌ها گروه کاپوسن بودند و به مانند مرسلین قبل از خود، دو سمت داشتند، هم دیپلمات بودند و هم مبشر. در همان سال یک ماشین چاپ به ایران فرستاده شد ولی چون اسلام اصولاً با چاپ مخالف بود بکار نیفتاد ولی بالأخره ارمنیان جلغا اولین کسانی بودند که استعمال چاپ را در خاورمیانه رواج دادند.

شاه‌عباس در اواخر سلطنت سیاست خود را نسبت به عموم مسیحیان چه ارمنی، چه گرجی و چه کاتولیک تغییر داد. او درست پیش از مرگش در سال ۱۶۲۹ فرمانی صادر کرد که به موجب آن هر مسیحی که مسلمان شود حق خواهد داشت اموال خویشان خود را تا پشت هفت (که البته بعدها به چهار پشت تغییر یافت) در اختیار خود درآورد. به موجب این فرمان تا سال ۱۶۵۴ میلادی در حدود ۵۰۰۰۰ نفر از مسیحیان مسلمان شدند تا مالک اموال و املاک بستگان خود گردند، البته این عده، کمتر از ارمنه بودند.

### پادشاهی شاه صفی

جانشین شاه عباس، شاه صفی بود (۱۶۲۹ تا ۱۶۴۲ میلادی) که سعی کرد با مسیحیان کنار بیاید و بهتر رفتار کند. روی هم رفته وضع مسیحیان در زمان سلطنت او بهتر بود.

### پادشاهی شاه عباس دوم

جانشین شاه صفی شاه عباس دوم بود که در ۹ سالگی (۱۶۴۲ میلادی) به سلطنت رسید و با اینکه رابطه او با ممالک خارجی زیاد خود نبود با ترکها برای دشمنی و آزار و اذیت مسیحیان همدست شد و مرسلین مسیحی در زمان او خیلی در زحمت بودند. از طرف دیگر ارامنه جلفا زیاد مرسلین را آزار و اذیت می کردند و برای آنها کارشکنی نموده و از شاه خواستند که همه مرسلین خارجی را بیرون کنند و برای مدتی هم عده زیادی از آنها جلفا را ترک کردند. جفا همچنان ادامه داشت و پدران روحانی را در دیرها زندانی می کردند و نمی گذاشتند کار کنند و هیچ کس جرئت نداشت در خارج از محوطه کلیسا در ایران درباره مسیحیت صحبت کند. به تدریج اعتماد شاه نیز از مسیحیان قطع شد ولی با وجود این زحمات ایمان داران با اسلحه ایمان و امید پیش می رفتند. در سال ۱۶۷۶-۱۶۷۷ بالأخره میسیونر آگوستین هم از اصفهان به کلی برچیده شد.

### پادشاهی شاه سلیمان

پس از شاه عباس دوم، پادشاهی به شاه سلیمان رسید. در زمان او یعنی در سال ۱۶۶۶ هرج و مرج و بی نظمی و بی قانونی در همه جا حکم فرما بود. شاه همیشه مست بود و اصلاً بکار مملکت نمی رسید و همه چیز دست به دست هم داده بود تا راه را برای آزار و اذیت مسیحیان باز باشد. یک میسیونر نوشت: این زمان امنیت اصلاً وجود ندارد. قبایل و راهزنان جان مسافران را تهدید می کنند. بچه ها در خیابانها پشت سر مرسلین می دوند و فریاد می کنند: ای سگ مسلمان شو، لعنت بر فرنگی! آزار و اذیت اقلیت های مذهبی به منتها درجه رسید. هزاران نفر از یهودیان کشته شدند. تمام اموال ارامنه را مصادره و آنها را تهدید می کردند که دستجمعی کشته خواهند شد اگر هر چه دارند تحویل مسلمانان ندهند. بچه ها را به غلامی می بردند یا با مبلغ بسیار کمی می فروختند و دختران جوان را به حرم شاه می بردند و بعد آنها را مجبور می کردند که به عقد مسلمانان در آیند و اگر چیزی از منسوبین مسیحی آنها باقیمانده بود تصرف می کردند.

### پادشاهی شاه سلطان حسین

پایان سلطنت صفوی با جانشین شاه سلیمان یعنی شاه سلطان حسین بزودی سر رسید. او مجبور شد شخصاً سلطنت را به محمود افغان تفویض کند و در این سالها ترکها هم از ضعف ایران سوءاستفاده کردند و قسمت غربی ایران را تا همدان به تصرف آوردند و مدت ۸ سال در اختیار آنها بود و این آشوب و هرج و مرج مانع بزرگی برای کار مبشرین مسیحی بود.

### مسیحیان در دوران افشاریان

پس از صفویان نوبت به افغانها رسید که خوشبختانه دوره حکومت آنها کوتاه بود و بزودی قهرمان دلیری بپا خاست و زمام امور کشور ایران را به دست گرفت. او نادرشاه افشار بود. نادرشاه از قبیله افشار بود و افشارها از بازماندگان مغول بودند که با نژاد ایرانی در هم آمیخته بودند. در کتب تاریخی از نادر به عنوان کوهنشین بی سواد یاد شده است که میخواست ایران را از هجوم افغان، ازبک، ترک و روسها آزاد سازد. او بیشتر اوقات در حال جنگ با خارجیان بود شاید یکی از دلایل عدم محبوبیت او در بین توده مردم همین نکته باشد.

### پادشاهی نادرشاه

وی در سال ۱۷۴۰ دستور داد که عهد عتیق را یهودیان و انجیل را مسیحیان و قرآن را مسلمانان به فارسی ترجمه کنند. (کاتولیکها فقط ۴ انجیل را ترجمه کردند و ارامنه بقیه عهد جدید را) و این کار باید در مدت ۶ ماه به انجام می رسید. البته در چنین وقت کمی نتیجه کار خیلی خوب نبود ولی بهر حال دستور نادرشاه انجام شد و بعد از ۶ ماه ترجمه های تکمیل شده را مترجمین به قزوین بردند که مؤدبانه تقدیم شاه کنند. یک شاهد عینی اینطور نوشته است: در روز موعود همه مترجمین که وارد شدند جلوی درب باغ قصر شاه متوقف شدند تا تکتک وارد شوند. ناظرین با کمال وحشت و تعجب دیدند که آنها یکی یکی با افسار به گردنشان به حضور شاه می رسند و آنان را خفه کرده، کشان کشان مثل حیوانات بیرون می آورند. این منظره ترسناک یک ساعت طول کشید و ۱۸ نفر را خفه شده بیرون آوردند. دو نفر پدر روحانی که آنجا ایستاده بودند مطمئن شدند که وقت شهادت آنها در راه مسیح رسیده و تاج افتخار را بزودی دریافت می کنند و هر کدام از آنها میخواست زودتر به این افتخار برسد. وقتی به حضور شاه رسیدند ترجمه ها را تقدیم کردند و با کمال تعجب نادرشاه به آنها صد تومان داد که باهم قسمت کنند.

تا مدتی بعد از این واقعه یعنی تا سال ۱۷۴۵ مرسلین مسیحی و ارامنه تا اندازه ای در صلح و صفا و راحتی بودند. در این سال نادرشاه اولین سفر تاریخی خود، پس از تاج گذاری را به اصفهان انجام داد. در این موقع بود که او واقعاً مبتلا به جنون عجیب خود بزرگ پنداری و حرص و ولع گرفتار شده بود. و با بی رحمی و وحشیگری به جان ارامنه افتاد و تمام دارایی آنها را گرفت و سال بعد هم همین کار را تکرار کرد. متأسفانه بی رحمی و ظلم و آزار و اذیت او فقط متوجه مسیحیان نشد بلکه با سایر اهالی

مملکت و مسلمانان نیز همین کار را کرد و به قدری مورد نفرت مردم قرار گرفت که در سال ۱۷۴۷ به وسیله محافظ شخصی خودش کشته شد. یکی از روحانیون در این مورد نوشته است: علت کشته شدن نادر ظلم و جوری بود که در سال‌های آخر زندگی‌اش هوس کرده بود به منتهای درجه برساند.

### جانشینان نادر

با مرگ نادرشاه صلح و آرامش مملکت از بین رفت. مسیونهای کاتولیک قادر به ادامه کار نبودند. بعضی از پدران روحانی به خدمت و کار خودشان ادامه دادند ولی از طرف کلیسای روم پشتیبانی و حمایت نمی‌شدند. تا سال ۱۷۵۰ فقط چند کشیش کاتولیک به طور پراکنده و بدون حمایت واتیکان به کارهای انسان دوستانه خود ادامه می‌دادند. میسیونرهای کاتولیک گر چه اثری بر تاریخ نگذارند اما حضور آنان و خدمات فداکارانه، بی‌پیرایه و پرمهرشان قطعاً اثری بر ابدیت بسیاری از مردم فقیر و بی‌نواای ایران داشته است.

### پادشاهی آزاد خان

آزاد خان سلیمانخیل هوتکی غلجایی ملقب به آزاد خان افغان، اهل کابل بود، که پس از فتح این شهر توسط نادرشاه (۱۱۵۰ق) به سپاه او پیوست و در لشکرکشی به هندوستان شرکت کرد و تا پایان کار پادشاه افشار در خدمت وی به سر می‌برد. او از ابراهیم شاه، برادرزاده نادر، لقب خانی دریافت کرد و پس از شکست ابراهیمخان از شاهرخ میرزا، فرصت را مغتنم شمرده، ارومیه را تصرف کرد و به حکومت در قسمتی از آذربایجان پرداخت و مدعی تاج و تخت ایران بود. در سال ۱۷۵۳ آزاد خان وارد اصفهان شد و لشگرهای او دیرهای مسیحیان را به تصرف در آوردند و اسب‌هایش را در داخل کلیساها جا دادند. قبایل لر و بختیاری اغلب در شهرها تاخت‌وتاز می‌کردند و خانه اسقف را در همدان کاملاً خراب کردند. صد هزار ایرانی و بیشتر ارمنه جلفاً به بغداد پناه بردند. اصفهان که زمانی، ۲۵۰۰۰۰ نفر جمعیت داشت خلوت شد و فقط در حدود ۵۰۰۰۰ نفر سکنه پیدا کرد و هر قسمت مملکت در دست یک نفر و یک قبیله بود.

### مسیحیان در دوران زندیه

کشمکش و جنگ و نفاق بزرگی بین جانشینان نادر در گرفت. طایفه قاجار و زند باهم درگیر بودند تا بالأخره کریمخان زند که یکی از سرداران سپاه نادرشاه بود به قدرت رسید. در مدت سی سال سلطنت او کشور ایران که از جنگ و کشتار خسته شده بود دورانی از صلح و وفور نعمت و آزادی را تحت فرمان این مرد قوی و نجیب و مهربان گذراند. کریمخان عنوان شاه را قبول نکرد و خود را وکیل‌الرعا نامید.

بعد از مرگ کریمخان نوه او لطفعلی خان زند مدت کوتاهی حکومت کرد ولی از دشمن سرسخت طایفه زندیه یعنی آقا محمدخان قاجار شکست خورد و کشته شد.

در این زمان کلیسای نستوری ایران، به تدریج رو به ضعف گذاشت و دوایر اسقفی یکی پس از دیگری تعطیل شد و فقط در شمال غربی ایران کلیساها باقی ماندند. نهضت میسیونرهای نستوری که از بزرگترین نهضت‌های بشارتی بود و مژده نجات را تا چین و دورترین نقاط آسیای مرکزی رساند، دارای معایبی بود که بیشتر سبب انحطاط مسیحیت در آن نواحی گردید. حیات روحانی کلیسای آن زمان به این طریق ضعیف‌تر می‌شد. چون کلیساها غیرت داشتند و حاضر بودند هرگونه سختی و ناملایمت سفرهای بشارتی را تحمل کنند ولی تحمل و زهد و تقوای خشک فقط مسیحیت واقعی نیست. عدم توجه به زندگانی روحانی، کار روح‌القدس، پیشرفت اخلاقی، به تقوای دینی و دل‌بستگی دنیوی سبب شد که کلیسا در ایران درست ریشه نگیرد و این شکست تا اندازه‌ای نتیجه‌اش روش کار مرسلین بود. کلیسای مسیح که روزی عظمت و نفوذ فراوان داشت کیفیت روحانی و معنویت عمیق خود را از دست داد.

روی‌هم‌رفته چند علت باعث ضعف کلیسای ایران شد:

- غیرت کلیساهای آن زمان از روی فهم نبود، حاضر بودند هرگونه سختی و ناملایمات را در سفرهای بشارتی تحمل کنند اما نه از روی زهد و تقوا.

- رهبران مسیحی فاقد زندگی مسیحایی بودند و شخصیت عیسی مسیح را نمی‌شناختند (مسیحیان کاذب)

- اهمیت دادن به زندگی دنیوی، چهار شیفته شدن به مقامات دنیوی و تکیه کردن به متنفذین و قدرتمندان آن زمان. اغلب مسیحیان عقیده داشتند که با زور و قدرت دنیوی و کمک رؤسا و زمامداران و حکمرانان می‌توان مسیحیت را پیشرفت داد.

نتیجه این اشتباهات باعث روحانیت غلط من درآوردی شد و باعث شد که مسیحیت حقیقی در آسیا ریشه نواند و از تعداد مسیحیان و نفوذ کلیسا روزبه‌روز کاسته شد و این در حالی بود که مسیح، خود قدرت این دنیا را رد کرده و پشت پا زده بود حال اینکه صاحب تمامی قدرت و اقتدار بود.

البته این شکست تا اندازه‌ای نتیجه روش کار مبشرین نیز بود. کلیسای مسیح که روزی عظمت و نفوذ فراوان داشت، کیفیت روحانی و معنویت عمیق خود را از دست داد. شاید تصور شود که چون مذهب اسلام با مسیحیت بنای رقابت را گذاشته بود کلیساهای، زیبون و ناتوان شدند اما پس از دقت مختصری معلوم می‌شود که معنویت حقیقی و روحانیت هر کجا که باشد رقابت نمی‌شناسد. اگر مذهبی دارای معنویت و روحانیت است و رو به انحطاط می‌گذارد علت را باید در زندگی روحانی پیروان آن مذهب جستجو کرد.

شاید یکی از بهترین راه‌های پی بردن به علل حقیقی انحطاط مسیحیت این بود که اشخاصی که رهبری مسیحیان را به عهده داشتند فاقد زندگی به روش مسیحایی و ناآشنا با شخصیت واقعی عیسی مسیح بودند. در حقیقت این مسیحیان کاذب و گمراه‌کننده بودند که باعث عدم پیشرفت مسیحیت شدند. یکی دیگر از دلایل عدم پیشرفت مسیحیت این بود که مسیحیان به زندگی روزمره مردم پیرامون خود هیچ اهمیتی نمی‌دادند و به قدری به روحانیت و معنویت خشک و خالی چسبیده بودند که زندگی خانوادگی، اجتماعی و وظایف عمومی و خدمت به مردم در نظر آنان اهمیت خود را از دست داده بود.

یکی دیگر از دلایل این تضعیف، شیفتگی به قدرت‌های این جهانی و تکیه کردن به منتفدین و قدرتمندان آن زمان بود. متأسفانه در تاریخ گذشته کلیسا و مسیحیت می‌بینیم که بعضی از مسیحیان و مقام‌های کلیسایی اغلب عقیده داشتند که با زور و حمایت رؤسا، زمامداران و حکمرانان می‌توانند پیشرفت کنند. درحالی‌که تمامی قدرت‌ها در آسمان و زمین به مسیح داده شده است و مسیح مایل است که پیروان او مانند او فکر کنند و بمانند او زندگی نمایند.

### **مسیحیان در دوران قاجار**

در دورانی که حکومت قاجاریه بر سر کار بود، پادشاهان این سلسله، چندان در مورد فعالیت میسیونرهای خارجی سخت‌گیر نبودند و به خاطر اینکه ایران در دوران این حکومت با کشورهای بزرگی چون انگلستان، فرانسه و روسیه ارتباطات نزدیک‌تری پیدا کرده بود برای جلب حمایت این کشورها به فرستادگان و مبشرین روی خوش نشان می‌داد. با اطمینان می‌توان گفت که هیچ گزارشی از جفا و آزار و اذیت در این مقطع زمانی دیده نشده است. در اوایل قرن نوزده یعنی حدود سال ۱۸۳۸ مجدداً پس از یک دوره رکود، کلیساها در ایران فعالیت جدیدی را از سر گرفتند. مبشرین و میسیونرهای کاتولیک، پروتستان و آمریکایی به ترتیب شروع به فعالیت و بشارت در ایران نمودند.

### **فعالیت‌های مبشرین کاتولیک**

در اوایل قرن نوزده، کلیساهای ایران، شروع دوباره‌ای در فعالیت خود داشتند و به گواهی تاریخ، بیشتر این بیداری در نتیجه فعالیت یک شخص فرانسوی به نام "اوجین بوره" بود. این شخص در الجزایر متولد شده بود و در دانشگاه پاریس زبان‌های شرقی را فراگرفته بود و به زبان‌های عربی، ترکی، ارمنی، فارسی، عبری و آشوری تسلط کامل داشت. بوره کشیش و مبشر نبود اما عشق فوق‌العاده‌ای به بشارت کلام و ترویج مذهب کاتولیک داشت. او در چند شهر مدرسه و کالج تأسیس نمود که از آن جمله می‌توان به مدارس معروف سن لویی و ژاندارک اشاره نمود. بوره در سال ۱۸۴۰ به حضور شاه ایران در اصفهان رسید و از شاه تقاضا کرد که کاتولیک‌ها بتوانند آزادانه به کار بشارت ادامه دهند، مدرسه باز کنند و آزادانه تجارت نمایند. شاه هم تقاضای او را پذیرفت. افراد دیگری پس از بوره به ایران آمدند و فعالیت‌های زیادی از خود نشان دادند و در سال ۱۸۶۶ جماعت کاتولیک در ایران کلیسای خود را بنا نموده و اولین مراسم عشاء ربانی، در روز عید میلاد مسیح در سال ۱۸۶۷ در آن اجرا شد. خواهران تارک دنیا به نام "خواهران محبت" در سال ۱۸۷۵ وارد تهران شدند و مطب، کودکستان و مدرسه دخترانه تأسیس کردند. این مبشرین کاتولیک در تبریز هم کلیسای کوچکی ساختند. بعد از خواهران محبت دسته دیگری به نام "برادران و خواهران کوچک عیسی" به ایران آمدند و در بیمارستان‌های جذامیان در مشهد و تبریز مشغول خدمت شدند. همچنین دومینیکن‌ها که فرقه دیگری از کاتولیک بودند در اوایل قرن بیست وارد ایران شدند و در شیراز کلیسای کوچکی تأسیس نمودند. کاتولیک‌های ایتالیایی، سالزین‌ها، نیز مدرسه معروف اندیشه را تأسیس کردند که برای کنفرانس‌ها و سمینارهای کلیسایی هم مورد استفاده قرار می‌گرفت.

### **فعالیت میسیونرهای پروتستان**

فعالیت‌های بشارتی کلیساهای پروتستان اندکی دیرتر شروع شد. از میان شاخه‌های متعدد، گروه‌هایی که وابسته به جنبش‌های پپوریتان و بیداری روحانی بودند به سبب غیرت روحانی‌شان زودتر از دیگران شروع به بشارت در کشورهای غیر مسیحی کردند. از اواخر قرن هجده، غیرت بشارت به کلیساهای انگلیکن و پرزبیتری نیز سرایت کرد و سبب شد که میسیونرها از این کلیساها به نقاط مختلف جهان سفر کنند.

اولین میسیونرهای پروتستان دو پزشک آلمانی بودند که وابسته به میسیون برادران متحد با مورای‌ها بودند. این دو شخص با زحمات زیاد در سال ۱۷۴۷ وارد یزد شدند تا در میان زرتشتیان یزد خدمت کنند که به خاطر ناامنی اوضاع کشور هیچ‌گاه به یزد نرسیدند و به اروپا بازگشتند.

از اشخاص مهم دیگر باید به یک انگلیسی پروتستان به نام "هنری مارتین" اشاره نمود. او یک مبشر انگلیسی بود که به سال ۱۸۱۱ وارد شیراز شد و هدفش این بود که قسمتی از عهد جدید را که تهیه کرده بود اصلاح و تکمیل کند. مارتین پس از ماه‌ها با تلاش فراوان و در شرایطی که از بیماری سل رنج می‌برد و وضع جسمانی‌اش روزبه‌روز بدتر می‌شد ترجمه عهد جدید را در ۲۴ فوریه ۱۸۱۲ تکمیل نمود و در ژوئیه همان سال به پیشگاه فتحعلی شاه قاجار تقدیم گردید. ترجمه سنتی یا قدیمی که اکنون در دسترس است ویرایشی است از ترجمه هنری مارتین که در اواخر قرن نوزده صورت گرفته است. بعد از هنری مارتین خادم و مبشر دیگری چون "ژوزف ولف" به ایران آمد. ولف پسر یک رابی یهودی بود که از طفولیت با مسیحیت آشنا شده بود و در جوانی به دانشگاه کمبریج رفت و تحت تأثیر استادش، چارلز سیمون قرار گرفت و تصمیم گرفت توسط یک انجمن بشارتی به خاورمیانه فرستاده شود. او از سال ۱۸۲۱ تا ۱۸۲۴ در سراسر خاورمیانه از جوامع یهودی در جزیره مالت، اسکندریه، سینا،

لبنان، اورشلیم، دمشق، بغداد و بصره دیدن کرد و در سال ۱۸۲۱ وارد بوشهر شد و سپس به اصفهان و شیراز رفت و از کاشان و تبریز هم دیدن کرد. در تمام این شهرها مژده نجات مسیح را می‌رسانید و با مسلمانان و یهودیان صحبت می‌کرد. او قدرت فوق‌العاده‌ای داشت و روزهای یکشنبه از ساعت ۱۰ صبح تا ۶ بعدازظهر بدون وقفه در کلیساها موعظه می‌کرد آن هم به شش زبان روسی، ایتالیایی، فرانسه، آلمانی، انگلیسی و آشوری! ولف در مسافرت‌های دیگر خود به بخارا، بلخ، افغانستان، هندوستان، گوا، حبشه و حجاز رفت و در تمام مسافرت‌ها لباس ساده کشیشان کلیسای انگلیس را به تن داشت. ولف نمونه کامل یک مسیحی واقعی بود. مبشران بعدی که باید از آن‌ها و خدماتشان یادکرد "ژاکوب سامونل" و "ویلیام گلن" بودند.

هیئت مرسلین کلیسایی تحت عنوان (Church Missionary Society، CMS) نیز نخستین مبعوضین خود یعنی کشیش "دکتر رابرت بروس" را به ایران فرستاد که در سال ۱۸۶۹ در جلفای اصفهان اقامت گزید و فارسی را یاد گرفت. این شخص با کمک دیگران در ترجمه کتاب مقدس که عهد جدید آن توسط هنری مارتین و عهد عتیق آن توسط ویلیام گلن انجام شده بود تجدیدنظر کلی به عمل آورد و بالأخره این متن نهایی به همت بنگاه "کتاب مقدسه بریتانیا و خارج" در سال ۱۸۹۵ چاپ و انتشار یافت. در اینجا باید از شخصی به نام کشیش هاوکس نیز یاد نمود که در تجدیدنظر کتاب مقدس به دکتر بروس یاری رساند. کشیش هاوکس مدت پنج دهه در همدان خدمت نمود و اثر بزرگی به نام "قاموس کتاب مقدس" به وجود آورد که در ایران بسیار شهرت دارد. البته باید خاطر نشان ساخت که هدف این هیئت بیشتر در زمینه خدمات بشردوستانه در زمینه‌های بهداشت و درمان و آموزش و پرورش بود. در اثر ۵۰ سال کار این هیئت در ایران، بالأخره آن قدر مسیحیان ایرانی به وجود آمده بود که تشکیل دایره اسقفی در ایران به سال ۱۹۱۲ امکان‌پذیر گردید.

سرانجام در سال ۱۹۱۳ کلیسای انگلیکن ایران به وجود آمد که به کلیسای اسقفی معروف شد. این کلیسا اقدام به تأسیس بیمارستان‌های اصفهان و شیراز و مراکز نابینایان در اصفهان کرد که فعالیت آن‌ها تا زمان انقلاب اسلامی ایران ادامه داشت.

### ورود مبشرین آمریکایی به ایران

در نخستین روزهای تشکیل دولت آمریکا، کلیساها بیشتر کوشش می‌کردند که مردم آمریکا را به مسیحیت دعوت کنند و برای فرستادن مبشر به دنیای خارج تا مدتی اقدام جدی نکردند. در اوایل قرن نوزدهم بود که آنان نیز احساس نمودند باید در زمینه بشارت به ملل دیگر اقدام کنند. آمریکا در آن روزها، بهبود وضعیت اقتصادی و بیداری مذهبی وسیعی را تجربه می‌نمود.

هیئت "کمیسوینرهای آمریکایی برای مبعوضین‌های خارجی" شخصی به نام "ج.ال. مریک" را به ایران فرستاد. او با دو نفر آلمانی در ۱۸۳۲ مسافرتی به شهرهای تهران، اصفهان و شیراز نمودند. گزارش این افراد چندان امیدوارکننده نبود و مریک در گزارش خود نوشت که روزنه امید برای فعالیت بشارتی بسیار تنگ و باریک است. زمانی که این سه نفر وارد اصفهان شدند در شهر چنان اغتشاشی پدید آمد که دولت ایران برای محافظت از ایشان ۳۰ نفر را مأمور نمود. ولی کار فرستادن مبشرین ادامه یافت و گروه‌های مبعوضینری بدون اینکه حمایتی از دولت آمریکا دریافت کنند دست به فعالیت‌های خیریه بسیاری زدند و در مانگاه‌ها و مدارس زیادی تأسیس نمودند.

دو نفر به نام "دوایت" و "اسمیت" به شهر ارومیه رفتند چون در آنجا طاعون ۵۰ درصد جمعیت را از بین برده بود. این افراد بیشتر برای خدمت به بازماندگان کلیسای نستوری ایران آمده بودند. آقای اسمیت در گزارش خود چنین نوشته: مزرعه‌ای که در اینجا موجود است به نظر من آماده حصاد (برداشت) است. این‌جانب در تمام مسافرت خود مردمی ندیده‌ام که به اندازه آسوری‌های ایران حاضر به قبول انجیل مسیح باشند.

زوج دیگری به نام آقا و خانم "پرکینز" به ایران آمدند و به ارومیه رفتند و آن شهر حدود ۱۰۰ سال مرکز خدمات مبعوضین‌های آمریکایی شد. آنان نیز جلسات زیادی تشکیل می‌دادند و مرتب در کلیساها، وعظ و سخنرانی بود و در خدمات عمومی چون بهداشت و مبارزه علیه اعتیاد به شراب‌خواری تلاش زیادی از خود نشان دادند. مبعوضین‌ها با بی‌سوادی نیز مبارزه می‌کردند. بدین جهت یکی از نخستین کارهایی که پرکینز انجام داد اختراع خط جدید برای زبان آسوری و ترجمه کتب انگلیسی به این زبان بود. مبعوضین‌های نامبرده روزی ۸ ساعت از وقت خود را صرف ترجمه کتب و مطالبی به زبان آسوری می‌ساختند. آقای پرکینز مشغول تهیه نسخه‌های انجیل و نشر ادبیات مسیحی شد و ترجمه جدیدی از انجیل و در دو ستون مقابل هم به زبان آشوری قدیم و جدید نوشته و کمی بعد ترجمه عهد عتیق را نیز به همین نحو انجام داد و مجله‌ای به نام اشعه‌های نور منتشر نمود. از شخص دیگری به نام دکتر "گرانٹ" نیز باید یاد نمود که با طبابت و همدردی با نسطوری‌ها و گردها به این مردم خدمت زیادی نمود. عاقبت بیماری تیفوس او و سه نفر از مبعوضین‌های آمریکایی را که برای کمک فرستاده شده بودند از بین برد. وجود این زحمات خدمات مبعوضین‌های آمریکایی ادامه داشت و در سال ۱۸۴۱، ۱۷ مدرسه، در ۱۶ ناحیه دهات آذربایجان باز کردند. در سال ۱۸۵۱ گزارش شده است که جمعاً ۴۵ مدرسه با ۸۷۱ شاگرد دارند که ۲۰۳ نفر آنان دختر بودند.

اولین کلیسای پروتستان نیز در سال ۱۸۵۵ در ارومیه تشکیل شد و البته زیر نظر شورای کلیسای پرزبیتری بود. در این شهر بین آسوری‌ها بیداری وسیع و عجیبی ایجاد شده بود و تغییر عمیقی در زندگی شخصی آن‌ها دیده می‌شد. فعالیت‌های این مبشرین بعدها از محدوده آسوری‌ها نیز فراتر رفت و آنان متوجه مسلمانان و حتی یهودیان نیز شدند و به شهرهای همدان، اصفهان و شیراز و کرمانشاه نیز رفتند. مثلاً در شهر همدان کتب مسیحی بین مسلمانان و یهودیان توزیع می‌شد که نتایج بسیار خوبی داشت و به زودی عده‌ای از جوانان مسیحی یهودی نژاد در شهر همدان انجمن یهودیان مسیحی را بنا نهادند که از طرف قدرتمندان و مذهبیون یهودی نیز بسیار آزار و اذیت دیدند. از افراد مهمی که از طرف مبعوضین پرزبیتری آمریکا آمده بودند باید به "جیمز

بابت“ اشاره کرد. هیئت‌های یادشده در زمینه احداث درمانگاه‌ها و بیمارستان‌ها و مدارس در دوره‌ای که چنین امکاناتی از طرف دولت ارائه نمی‌شد خدمت بزرگی به ملت ایران کردند.

همچنین باید از خدمات دکتر ”جردن“ و همسر ایشان یادکرد که در سال ۱۸۹۸ وارد تهران شدند. در این مقاله جای آن نیست که به تفصیل به خدمات ایشان اشاره کنیم ولی دکتر جردن اقدام به تأسیس آموزشگاهی کرد که کالج آمریکایی نام گرفت. این همان کالج معروفی است که بعدها به دبیرستان البرز معروف شد. منطقه اطراف این دبیرستان هنوز نزد بسیاری از تهرانی‌های قدیمی به یاد کالج جردن ”چهارراه کالج“ نامیده می‌شود. فعالیت‌های این افراد شهرهای زیادی از جمله مشهد و تبریز را نیز در برمی‌گرفت. ایشان بین کودکان و جزامیان نیز خدمات بسیاری انجام دادند. در تبریز این مبشرین مخصوصاً دکتر ”هولمز“ و دکتر ”آلکساندر“ بنای بیمارستان و یک مدرسه پرستاری را تکمیل کردند و از بزرگترین افتخارات دکتر آلکساندر تعلیم و تربیت و تدریس دکتر سعید خان کردستانی بود که در اثر آن یک طبیب لایق و دلسوز و کاردان به جامعه ایرانی تقدیم گردید. دکتر سعید که خودش یک ملا بود و عمامه سفیدی بر سر داشت به طرز عجیبی با انجیل مسیح آشنا شد. او پس از مطالعه دقیق انجیل و هدایت شخصی به نام کشیش یوحنا سرانجام قلب خود را به مسیح خداوند سپرد. زندگی و شهادت این شخص بسیار تکان‌دهنده است و خوشبختانه در کتابی تحت عنوان طبیب محبوب چاپ و منتشر شده است.

### مسیحیان در دوران پهلوی

فعالیت‌های کلیساهای انجیلی پروتستان ایران در دوران رضاشاه و پسرش ادامه یافت. آنان در نهایت آزادی می‌زیستند و به فعالیت‌های بشارتی و خدمات اجتماعی و بهداشتی و فرهنگی خود آزادانه ادامه می‌دادند. مسیحیان کلیساهای خود را تعمیر می‌کردند، کلیساهای جدید می‌ساختند و مرتباً بر تعداد کلیساهای افزوده می‌شد. آخرین کلیسایی که قبل از انقلاب در تهران بنا شد کلیسای برادران بود.

لازم به تذکر است که کلیساهای ایرانی، مکرر برای تربیت شبان و کشیش اقدام کردند و داوطلبینی را به بیروت و هندوستان و آمریکا، برای فراگیری علم الهی و آمادگی برای شبانی فرستاده‌اند ولی متأسفانه در مراجعت به علت عدم توانایی کلیسا برای پرداخت حقوق کافی و به علت نامعلوم بودن آینده و وضع بازنشستگی بسیاری از آنان مجدداً به خارج برگشتند.

خدمات کلیساهای جنوب وابسته به دایره اسقفی ایران نیز تحت نظر CMS از اواخر قرن نوزده ادامه داشت. خدمات ”دونالد کار“ و اسقف ”استوارت“ کلید اصلی پیشرفت مسیحیت در استان‌های جنوب ایران بود. همچنین کشیش ”شارپ“ که در سال ۱۹۲۴ وارد ایران شد و به مدت ۴۰ سال نقش مهمی در زندگی کلیسای ایران از لحاظ تعلیم، تدریس و هم از لحاظ هنر بازی کرد.

در سال ۱۹۲۹ هم یک کمیته بین کلیسایی تحت نظر دکتر ”ویلیام“ و بعدها ”جان الدر“ تأسیس شد که متفقاً کلیساهای اسقفی و انجیلی در آن فعالیت داشتند. و این انجمن کتب مسیحی بسیاری را چاپ و منتشر کردند. جا دارد که از یکی از فعال‌ترین توزیع‌کنندگان ادبیات مسیحی نام ببریم که درویشی مسیحی به نام ”منصور سنگ“ بود. او با کشیدن دندان مردم و آبله‌کوبی امرار معاش می‌نمود و کتاب‌ها و ادبیات مسیحی را در همه جا با خود حمل می‌کرد و در شهرها و قصبات دورافتاده کشور توزیع می‌نمود.

### مسیحیان پس از انقلاب اسلامی

در ادامه تاریخ کلیسای ایران شاهد مشکلات بیشتر برای میسیونرهای خارجی هستیم که باعث شد از اواخر حکومت پهلوی و آغاز انقلاب اسلامی ایران بسیاری از مبشرین مجبور به ترک ایران شوند. بیمارستان‌ها و مراکز زیادی توسط متعصبین در دوران انقلاب مصادره شد و اتهام جاسوسی به بسیاری از خادمینی زده شد که با دل و جان در ایران خدمت کرده بودند.

متأسفانه در اوایل انقلاب نه فقط بیمارستان‌ها و کلیه اموال منقول و غیرمنقول دایره اسقفی پامال شد، بلکه فعالیت بیمارستان‌های اصفهان و شیراز و مراکز نابینایان در اصفهان که توسط کلیسای انگلیکن ایران تأسیس شده بودند متوقف گردید.

اکثر میسیونرهای کاتولیک بعد از انقلاب ۱۳۵۷ مجبور به ترک ایران شدند. فقط تعدادی انگشت‌شمار از میسیونرها در کلیسای کاتولیک آشوری و در جدامخانه‌های تبریز و مشهد تا چند سال پس از انقلاب مشغول خدمت بودند.

از نخستین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، کلیسا به گونه‌ای سازمان‌یافته تحت جفا قرار گرفت و با هجوم موجی از سوءقصد، بازداشت و اعدام رهبران، پیروان و به خصوص نوکیشان مسیحی مواجه شد، اما کلیسای ایران که چون گذشته حاضر بود که بهای پیروی از مسیح را بپردازد، همچنان با مشکلات زیاد، به حیات خود ادامه داد. کلیسای گریگوری ارمنی، کلیسای کاتولیک ارمنی، کلیسای شرق آشور، کلیسای کاتولیک کلدانی که دارای یک مرکز آموزش عالی به نام کانون یوحناست، کلیسای انگلیکن، کلیسای پرزبیتری (انجیلی)، کلیسای پنطیکاستی آشوری، کلیسای برادران و کلیسای جماعت ربانی از کلیساهایی هستند که با وجود جفای شدید و تحمل فشار طاقت‌فرسا همچنان به موجودیت خود در ایران ادامه دادند.

کلیسای ایران تاوان گزافی بابت پایبندی به اعتقاد خود پرداخت که آغاز آن ترور نافرجام اسقف دهقانی تفتی (اولین اسقف ایرانی) بود، که طی آن وی به شدت مجروح شد ولی جان سالم به در برد و به اجبار ایران را به مقصد انگلستان ترک کرد. دردناکتر از همه به شهادت رسیدن کشیش ”ارسطو سیاح“، کشیش محبوب کلیسای شیراز و ”بهرام دهقانی تفتی“ فرزند شایسته اسقف حسن دهقانی در پی سوءقصد ناموفق به پدرش، بزرگترین ضربه‌ای بود که به دایره اسقفی و مسیحیان ایران وارد شد. روند حذف سامانمند رهبران و نوکیشان مسیحی با قتل منوچهر افغانی، اعدام کشیش حسین سودمند به جرم ارتداد، ترور وحشیانه اسقف

هایک هوسپیان مهر، حذف سازمان یافته طاطاوس میکائیلیان (نویسنده و شبان کلیسای انجیلی تهران)، قتل ددمنشانه و ساماندهی شده کشیش مهدی دیباج پس از شجاعتی که در دفاعیه ای ماندگار برابر دادگاه انقلاب از خود نشان داد و با تلاش همهجانبه و بین‌المللی اسقف هوسپیان مهر از حکم ارتداد و اعدام نجات یافت و هدمند از زندان آزاد شد تا به صورت فرا قضایی حکم اعدام وی به اجرا درآید، حلق‌آویز کردن محمدباقر یوسفی معروف به روانبخش، بریدن گلوگاه قربان دردی تورانی و ترور گلاره باقرزاده نو کیش مسیحی مقیم ایالات متحده آمریکا ادامه یافت، غافل از اینکه خون هر یک از این شهیدان بذر کلیسای مسیح را بیش از پیش بارور خواهد نمود.

از سوی دیگر در سال‌های پس از انقلاب، مسیحیان ایران شاهد تعقیب، دستگیری، شکنجه، حبس، تهدید، حکم ارتداد و اعدام تعدادی از فرزندان خداوند از جمله: رامتین سودمند، پرویز خلج زمانی، شاهین تقی زاده، کشیش حمید پورمند، ابراهیم فیروزی، بهروز صادق خانجانی، احسان بهروز، کشیش ویلسون عیسوی، حمید شفیع و همسرش ریحانه آقجری، واهیک ابراهامیان، نادره جوادی و بهمن قالی شورانی، مریم رستم پور و مرضیه امیری، کشیش یوسف ندرخانی، فرشید فتحی، فاطمه ترک کجوری همسر بهروز صادق خانجانی، کشیش لئونارد کشیشیان، کشیش بهنام ایرانی، نورالله قبتی زاده، علیرضا سیدیان، دانیال شهری، علی گلچین، خلیل یارعلی، آرش کرمانجانی، آرزو تیموری، خانم سونیا کشیش آوانسیان، مسعود دلجانی، وحید روفه گر و رضا کهنمویی، عباس سارجالو نژاد، ماسیس موسسیان، کشیش عبدالرضا علی حق نژاد، زینب بهره مند، فریبرز آرزومند، فرهاد سبک روح، شهناز جیزان، داود علیجانی، ناصر ضامن دزفولی، همایون شکوهی و فریبا ناظمیان و فرزندشان نیما، مجتبی سیدعلاالدین حسین، محمدرضا پرتویی (کوروش)، وحید حکانی، شریفه دُخ، مسعود گل رویان، کشیش حکمت سلیمی، گیتی حکیم پور، عنایت جعفری، فریبرز پارسی نژاد، مجید عنایت، شهرام قانندی، شهناز ظریفی، مریم دل آرام، هومن بن لادن. ح. مهرداد سجادی و همسرش فروغ دشتیان پور، مریم جلیلی، مجتبی حسینی، آزاده شریفی، خداداد نصیری، کیهان امیریان، وحید زردی و همسرش، مهدی چقاکیودی، مجتبی بابا کریمی، شیرین قنبری، مهدی فروتن، مصطفی محمد بردبار، محمدرضا فرید، سعید صافی، حمیدرضا قدیری، کشیش ورویر آوانسیان، کشیش روبرت آسریان، کشیش سعید عابدینی و بسیاری دیگر بوده‌اند که اشاره به اسامی یکایک آنان در این مجال نمی‌گنجد.

اخیراً گسترش مسیحیت در ایران چنان، نگرانی مقامات ایرانی را در پی داشته است که رهبر جمهوری اسلامی صراحتاً به آن اشاره کرده، برخورد با کلیساها به اطلاعات سپاه و اگذار شده، انتشار و فروش کتاب مقدس ممنوع، فشار روزافزونی بر کلیسای ایران وارد، شبکه کلیساهای خانگی قلع و قم، از فعالیت‌های کلیساهای رسمی به زبان فارسی جلوگیری به عمل آمده است. کلیساهای متخلف تعطیل و رهبران کلیسا و نوکیشان مسیحی مورد تعقیب و بازداشت قرار گرفته و با احکام سنگین از سوی دادگاه انقلاب مواجه شده‌اند.

آنچه که یاد شد تنها گزینشی است از آنچه بر مسیحیان ایران در طول تاریخ واقع شد و در بر گیرنده تمام آن نمی‌باشد. به گواه تاریخ در دو هزار سال گذشته، مسیحیان بارها، نه فقط در ایران بلکه در مناطق مختلف جهان مورد آزار و اذیت و شکنجه و انقلاب‌های گوناگون قرار گرفته‌اند ولی پس از مدتی صلح و آرامش برقرار شده و مجدداً کلام خدا پیروز گشته است. هر چند ممکن است که در اثر مشکلات و ناملازمات سستی و رخوتی در پیشرفت کارها دیده شود ولی طولی نمی‌کشد که با نیروی روح القدس تحول و بیداری عظیمی باعث اعتلای مجدد مسیحیت و پیشرفت کلام خدا می‌گردد.

## صحبتی با خواننده

تساوی حقوق و آزادی کلیه ابنای بشر، آرمانی است که در طول تاریخ، بسیاری در جهت احقاق آن کوشیده، جان‌فشانی کرده‌اند و دیگرانی بوده‌اند که جهت محقق نشدن چنین آرمان، از هیچ جنایتی دریغ نکرده‌اند. نتیجه تلاش آزادیخواهان، منشوری است به نام اعلامیه جهانی حقوق بشر که مواد بسیاری از آن به تساوی و آزادی اختصاص دارد.

ماده ۱: تمام ابنای بشر آزاد زاده شده و در حرمت و حقوق باهم برابرند. عقلانیت و وجدان به آن‌ها ارزانی شده و لازم است تا با یکدیگر برادرانه رفتار کنند.

ماده ۲: همه انسان‌ها بی‌هیچ تمایزی از هرسان که باشند، اعم از نژاد، رنگ، جنسیت، زبان، مذهب، عقاید سیاسی یا هر عقیده‌ی دیگری، خاستگاه اجتماعی و ملی، وضعیت دارایی، محل تولد یا در هر جایگاهی که باشند، سزاوار تمامی حقوق و آزادی‌های مصرح در این «اعلامیه»‌اند. به علاوه، میان انسان‌ها بر اساس جایگاه سیاسی، قلمرو قضایی و وضعیت بین‌المللی مملکت یا سرزمینی که فرد به آن متعلق است، فارغ از اینکه سرزمین وی مستقل، تحت قیمومیت، غیر خودمختار یا تحت هرگونه محدودیت در حق حاکمیت خود باشد، هیچ تمایزی وجود ندارد.

ماده ۳: هر فردی سزاوار و محق به زندگی، آزادی و امنیت فردی است.

ماده ۴: هیچ احدی نباید در بردگی یا بندگی نگاه داشته شود. بردگی و دابوستد بردگان از هر نوع و به هر شکلی باید باز داشته شده و ممنوع شود.

ماده ۵: هیچ کس نمی‌بایست مورد شکنجه یا بی‌رحمی و آزار، یا تحت مجازات غیر انسانی و یا رفتاری قرار گیرد که منجر به تنزل مقام انسانی وی گردد.

ماده ۶: هر انسانی سزاوار و محق است تا همه جا در برابر قانون به عنوان یک شخص به رسمیت شناخته شود.

ماده ۷: همه در برابر قانون برابرند و همگان سزاوار آن‌اند تا بدون هیچ تبعیضی به طور برابر در پناه قانون باشند. همه انسان‌ها محق به پاسداری و حمایت در برابر هرگونه تبعیض که ناقض این «اعلامیه» است. همه باید در برابر هر گونه عمل تحریک آمیزی که منجر به چنین تبعیضاتی شود، حفظ شوند.

ماده ۱۸: هر کس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره‌مند شود. این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا عقیده و ایمان می‌باشد و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است. هرکس می‌تواند از این حقوق یا مجتمعاً به طور خصوصی یا به طور عمومی برخوردار باشد.

موادی که در صورت اجرا می‌تواند متضمن صلحی پایدار و جهانی به دور از خونریزی باشد. متأسفانه انحصارطلبان با استفاده از قدرت، تعصبات مذهبی و عدم آگاهی عامه، نه تنها به طور گسترده این حقوق را در ادوار مختلف پایمال کرده‌اند بلکه برای جلوگیری از احقاق آن خون‌ها ریخته‌اند. نمونه بارز چنین اقداماتی، جفا بر مسیحیان ایران در طول تاریخ می‌باشد. به عقیده این حقیر اطلاع‌رسانی و فرهنگ‌سازی تنها راه گریز جامعه از وضعیت نابسامان کنونی است و این مهم خود گویای وظیفه تک‌تک ما در این خصوص است. به امید روزی که شاهد تبعیض به هیچ یک از ابنای بشر نباشیم.

### ضمیمه

متن دفاعیه کشیش مهدی دیباج:

دادگاه ساری - ۳ دسامبر ۱۹۹۳

در نام مقدس خدا که هستی و حیات ماست

با نهایت فروتنی از داور آسمان‌ها و زمین برای این فرصت گران‌بها سپاسگزارم و با خضوع و خشوع برای او انتظار می‌کشم تا مطابق وعده‌های خود مرا از این محاکمه رستگار فرماید.

با عرض ادب، از حضور اعضاء محترم دادگاه هم تمنا دارم به احترام نام خداوند با شکیبایی به عرایض توجه فرمایند. من ناچیز مسیحی هستم؛ گناهکاری که ایمان دارم عیسی مسیح به خاطر گناهان من بر روی صلیب جان خود را فدا کرد و به وسیله رستخیز و غلبه بر مرگ، مرا در حضور خدای قدوس، عادل ساخت (رومان ۴: ۲۵). این حقیقت را خدای حقیقی در کلام خود در انجیل می‌فرماید. عیسی، یعنی نجات‌دهنده. «چون او امت خود را از گناهانشان نجات میدهد» (متی ۱: ۲۱). مسیح جرم گناهان ما را به بهای خون خود پرداخت و به ما حیات تازه بخشید تا به یاری روح القدس برای جلال خدا زندگی کنیم و سدی باشیم در برابر فساد (متی ۵: ۱۳) و کانالی باشیم برای برکت و شفا (متی ۵: ۱۴) و خود را در محبت خدا محفوظ بداریم (یهودا ۲۱). به پاس این همه لطف، از این بنده ناچیز خواسته نفس خود را انکار ننمایم و جان بر کف پیرو او باشیم (لوقا ۹: ۲۳) و از مردم نترسم اگر جسم مرا می‌کشند (متی ۱۰: ۲۸) بلکه تکیه من بر آفریدگار هستی‌بخش باشد که این تاج رحمت و رأفت را بر سر من نهاده و برای محبان خود حامی قوی و اجر بسیار عظیم است.

به من تهمت ارتداد زده‌اند! خدای نادیده که عارف قلوب است به ما مسیحیان اطمینان بخشیده «که از مرتدان نیستیم تا هلاک شویم، بلکه از ایمان دارانیم تا جان خود را نجات دهیم» (عبرانیان ۱۰: ۳۹). در فقه اسلامی هم مرتد به کسی گفته می‌شود که به خدا، انبیاء و معاد ایمان ندارند. ما مسیحیان به هر سه ایمان داریم.

می‌گویند: «مسلمان بودی و مسیحی شدی.» نه، من سال‌ها بی‌دین بودم. با مطالعه و تحقیق به دعوت خدا لبیک گفتم و به عیسی مسیح خداوند ایمان آوردم تا دارای نعمت حیات جاودانی شوم (یوحنا ۶: ۴۷). دین را مردم اختیار می‌کنند اما مسیحی را مسیح انتخاب می‌کند. می‌فرماید: «شما مرا برنگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم» (یوحنا ۱۵: ۱۶). از کی؟ «پیش از بنیاد عالم!» مردم می‌گویند: «از بدو تولد مسلمان بودی.» خدا می‌فرماید: «از ازل مسیحی بودم.» می‌فرماید: «هزاران سال پیش حتی قبل از این که خدا دنیا را بیافریند ما را انتخاب کرد تا بوسیله آن فداکاری که مسیح در راه ما کرد مال او باشیم» (افسیان ۱: ۴). مسیحی یعنی مال عیسی مسیح.

خدای بی‌همتا که آخر را از اول می‌بیند و مرا برگزید تا مال او باشم، از ازل می‌دانست دل کی به او چسبیده و چه کسی ایمان و ابدیت خود را به یک کاسه آش می‌فروشد. من ترجیح می‌دهم تمام عالم بر ضد من باشند، اما خدای تعالی با من باشد، همه مرا مرتد و مطرود بدانند اما مورد تأیید خدای ذوالجلال باشم. چون انسان به ظاهر می‌نگرد اما خدا به دل، برای او که از ازل تا به ابد خداست هیچ امری محال نیست. تمامی قدرت در آسمان‌ها و زمین در دست اوست.

خدای توانا هر که را بخواهد بلند می‌کند یا پست، قبول می‌کند یا رد، به بهشت می‌فرستد یا به جهنم. چون هر چه خدا می‌خواهد همان می‌شود. آیا کسی می‌تواند یک نفر را از محبت خدا جدا کند؟ یا رابطه خالق را با مخلوق خود به هم بزند؟ یا یک قلب وفادار به خداوند را شکست بدهد؟ او زیر سایه قادر مطلق در امن و امان است. پناهگاه ما تخت رحمت خدا و از ازل مرتفع است. من میدانم به کی ایمان دارم. او قادر است امانت مرا تا به آخر حفظ کند تا به ملکوت خدا برسم جایی که عادلان مثل خورشید می‌درخشند (متی ۱۳: ۴۳) اما بدکاران در آتش جهنم به سزای خود می‌رسند (لوقا ۱۳: ۲۸)

به من می‌گویند: «برگرد!» از آغوش پروردگار خویش پیش کی بر گردم؟ آیا می‌شود بجای اطاعت از احکام خدا، حرف مردم را پذیرفت؟ ۴۵ سال است باخدای معجزات راه می‌روم و سایه لطف خدا بر سرم است و سرا پا مدیون محبت‌ها و توجهات پدرا نه او هستم. عشق مسیح سراسر وجودم را تسخیر کرده و گرمی محبت او را در تمام ذرات وجود خویش احساس می‌کنم. خدا که فخر و جلال و پشت و پناهم است با برکات و معجزات و حمایت‌های بی‌دریغ خود روی من مهر تأییدی زده است (دوم قرنتیان ۱: ۲۲).



این امتحان ایمان یک نمونه بارز است. خداوند خوب و مهربان هر که را دوست دارد اصلاح و تأدیب می‌کند (عبرانیان ۱۲:۶). و هر لحظه او را می‌آزماید تا در خور آسمان شود. خدای دانیال که رفقای او را در میان شعله‌های آتش زنده نگه داشت، ۹ سال مرا در زندان حفظ فرموده و تمام پیش‌آمدهای بد را به خیر و خوبی و نفع ما تمام کرده است، به طوری که شادی و شکرگزاری در دلم موج می‌زند!

خدای ایوب ایمان و تعهد مرا در بوته آزمایش نهاده تا صبر و وفاداری مرا مزید فرماید. در این ۹ سال، تمام مسئولیت‌ها را از من گرفته تا در پناه اسم مبارک او، وقت خود را صرف دعا، خواندن کلام خدا، تفتیش قلب و تزکیه نفس خود کنم و در فیض و معرفت خداوند رشد نمایم. برای این فرصت بی‌نظیر، خدا را شکر می‌کنم. در تنگی به من وسعت داده، مشقت سخت باعث سلامتی شده و مهربانی‌های او مرا احیاء نموده است. زهی عظمت احسان خدا که برای ترسندگان ذخیره کرده است! ایراد می‌گیرند که چرا تبلیغ می‌کنی!

اگر بینی که نابینا و چاه است

اگر خاموش بنشین گناه است

این تکلیف دینی ماست که بد کاران را متقاعد کنیم تا در رحمت خدا باز است، از گناه دست بکشند و به او پناه آورند تا از خشم و غضب خدای عادل و مجازات هولناک آینده نجات یابند (یوحنا ۳:۳۶).

عیسی مسیح می‌فرماید: «من در هستم، یهر که داخل شود نجات یابد» (یوحنا ۱۰:۹). «من راه و راستی و حیات هستم. هیچ کس نمیتواند به خدا برسد مگر به وسیله من» (یوحنا ۱۴:۶). «در هیچ کس غیر از او نجات نیست. زیرا اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم» (اعمال ۴:۱۲). در میان انبیا خدا فقط عیسی مسیح پس از مرگ زنده شد (لوقا ۲۴:۵ و ۷) و تا به ابد شفیع زنده ماست.

او نجات‌دهنده ماست، فرزند خداست (متی ۱۷:۳) و شناخت او حیات جاودانی است (یوحنا ۳:۱۷). من گناهکار که خاک و خاکسترم، به وجود مبارک و به تمام فرمایشات و معجزات او در کتاب انجیل ایمان دارم و اختیار زندگی خود را به دست او سپرده‌ام. برای من، زندگی یعنی مجالی که به مسیح خدمت کنم و مرگ یعنی فرصت بهتری که با مسیح باشم. پس نه فقط راضی‌ام به احترام نام مقدس خدا در زندان باشم، بلکه حاضریم به خاطر عیسی مسیح خداوند جان بدهم و زودتر به ملکوت خدا برسم. جایی که برگزیدگان خدا به حیاط جاودانی می‌روند اما شریران به عذاب جاودانی (مکاشفه ۸:۲۱).

سایه لطف خدا و دست برکت و شفای او بر سر شما باشد و بماند تا به ابد. آمین

با عرض حرمت،

زندانی مسیحی شما،

مهدی دیباج

#### منابع استفاده‌شده:

تاریخ مسیحیت در آسیا: ساموئل هیومافت

مسیحیت در ایران: سعید نفیسی

علل انحطاط مسیحیت در مشرق زمین: دهقانی تفتی

سرگذشت مسیحیت در ایران زمین: آرمان رشدی

مسیح و مسیحیت نزد ایرانیان: دهقانی تفتی

تاریخ کلیسای مسیح در ایران: زرین بهروش

تاریخ کلیسای قدیم در مملکت ایران، تألیف و - م میلر

علل انحطاط مسیحیت در مشرق زمین، ترجمه و تألیف: دهقانی تفتی

ایران در زمان ساسانیان، کریستن سن، ترجمه رشید یاسمی

مرتضی مطهری، مجموعه آثار جلد ۱۴

سایت Wikipedia

سایت خبری محبت نیوز

سایت خبری هرانا